

خواننده ی گرامی مطالبی که پیش رو دارید سرگذشت سربازی ۲۹ ساله است که دست روزگار او را در پشت میله های اسارت و زیر شکنجه های بعثیون قرارداد اما شرایط سخت و طاقت فرسای اسارت باعث گردید فریب سازمان مجاهدین خلق را خورده و ناخواسته خود را برای سال هایی به دست آن ها بسپارد.

.....آری در واقع زندگی من در آن مدت اسارت در اسارت شد طوری که آزادی خودم را باور نداشتم و فقط یک عمر زندگی برده وار را در حصارهای یک گروه تشکیلاتی تجربه می کردم این بهای آزادی بود که می پرداختم اما خدای متعال دست بنده ی سرخورده خود را گرفت و چراغ نور رحمت اش را دل وی زنده کرد و راه آزادی را این گونه برای امثال من هموار ساخت . کمک خانواده ها و تلاش بی وقفه ی دولت مردان جمهوری اسلامی ایران در ۲۹ آذر ۸۳ ما را به آغوش وطن عزیزمان برگرداند . هدف از نوشتن این سطور آنست که بتوانم حقایق و گوشه ای از آن چه را که بر من و دوستانم گذشته که برگ های تاریخ بی شک گواه آنست برایتان بازگو نمایم.

### گروه های تشکیل دهنده سازمان:

نفرات تشکیل دهنده ی سازمان را می توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف - به خاطر شرایط سال های اول انقلاب در ۵۷ بعضی افراد از جمله دانشجویان به جهت سطح فکری و سیاسی بالا، جذب گروه های مختلف و احزاب می شدند در کنار آنان عده ای از جوانان نیز به لحاظ عدم شفافیت ماهیت و ادعاهای سیاسی و اسلام خواهی و ترقی خواهی سازمان به عنوان هوادار و یا میلیشیا به سازمان ملحق گردیدند . که بعد از ورود سازمان به فاز نظامی در ۳۰ خرداد سال ۶۰ از ترس دستگیری عمدتاً از طریق مرزهای کردستان از کشور خارج و به سازمان پیوستند ضمن این که سازمان این القا را در جوانان هوادار ایجاد کرده بود که در صورت حضور در ایران همانند دیگر افراد بازداشت شده دستگیر و سرنوشتی همانند آن ها خواهید داشت.

این افراد بعدها در قرارگاه های سازمان در کشور عراق جمع شدند. این جوانان فریب خورده شرایطی سخت تر از بقیه دارند چرا که در خیلی از عملیات های سازمان حضور داشته و عمر خودشان را در سازمان تلف و به آینده امیدوار نمی باشند و این احساس رادارند که مثل بقیه نمی توانند به کشور مراجعت نمایند .

وضعیت نامساعد زندگی و شرایط کارهای سخت روزانه از یک سو و تبلیغات منفی سازمان از سوی دیگر راهی جز گوش سپردن به تعیین تکلیف آن ها از سوی نیروهای امریکایی پیش رو قرار نداده است . مگر این که دست اندرکاران جمهوری اسلامی شرایط خاصی را در شکل های متفاوت مساعدت برای بازگشت آنان فراهم نمایند.

ب - آن دسته از کسانی که به لحاظ مشکلات غیرقابل تحمل زندگی در دوران اسارت در اردوگاه های صدام حسین به مجاهدین پیوستند که خود من یکی از این افراد بودم . می توان گفت به جهت تبلیغات فریبنده ما گول خورده و سرنوشت خودمان را به دست آنان سپردیم . وضعیت این نفرات که در سازمان حضور دارند برای دولت ایران مشخص است چرا که آن ها اسارت در اسارت را تجربه می کنند پ - این طیف نیز شامل افراد عادی و یا مجرمان فراری از ایران هستند که با هدف زندگی و شغل مناسب فریب سازمان را خورده و هم اکنون در سازمان حضور دارند خیلی از این افراد در وضعیتی دردناک در قرارگاه اشرف و در کمپ جدا شده ها به سر می برند این ها جوانانی بین ۱۸ و ۲۵ ساله بوده و در سرخوردگی از سازمان و کمک های امریکا و جامعه ایران در ناامیدی مطلق بسر می برند.

### خاطرات اسارت:

در بیست و یک تیرماه سال ۱۳۶۷ توسط نیروهای عراقی اسیر شدم . بعد از انتقال به پشت جبهه یک هفته در شهرهای عراقی برای استفاده های تبلیغاتی گردانده شدم و این ابتدای سرگذشت هر اسیر ایرانی بود.

حدود یک سال در اردوگاه موصل ۳ بودم که از سوی صلیب سرخ برای بازدید به اردوگاه آمدند شرایط اردوگاه به دلیل فضای نامناسب داخل آن و ارتباط بچه های اسراء با نیروهای عراقی غیر قابل تحمل بود مثلاً دعوی

ترک و فارس و یا عرب و فارس پیش می آمد با این رخ دادهای نیروهای نظامی عراقی نیز با ما بسیار سخت گرفته و لج کردند در این وضع و اوضاع بود که روزانه یک ساعت برنامه تلویزیونی سازمان مجاهدین نیز از تنها تلویزیون اردوگاه پخش می گردید و در این وسط مهدی ابریشمی نیز به همراه هیئتی از سازمان برای تبلیغات و جذب نیرو و سخنرانی به اردوگاه آمد . من که زیر فشار عراقی ها دیگر تحمل نداشتم تصمیم گرفتم برای کسب راحتی و خلاص شدن از وضع اسفناک و آزادی از اسارت آن گونه که سازمان فریبکارانه و عده داده بود نزد سازمان بروم تا شاید آن جا بتوانم به طریقی دیگر و زودتر به میهنم برگردم . ولی افسوس که این سرابی بیش نبود و باعث شد از اسارتی به اسارت دیگر در بیایم . شش ماه از حضورم در قرارگاه اشرف نمی گذشت که متوجه شدم تبلیغات این ها در مورد ایران و شرایط آن درست نیست . از طرفی به لحاظ فکری و ایدئولوژیکی با سازمان مشکل پیدا کردم .

با تماشای فیلم طلاق مریم از مهدی ابریشمی و سپس ازدواج با مسعود رجوی و آن گاه ازدواج مهدی ابریشمی با مینا خیابانی و..... ماهیت این ها را بهتر شناختم . سازمان به این اقدامات اسم انقلاب درونی گذاشته بود . احساس و باور پیدا کردم این مسائل جز مصرف داخل تشکیلات چیز دیگری نبوده و سرپوش برای شکست بسیار بزرگ در عملیات فروغ در مرداد ماه سال ۶۷ بوده است .

البته ارضای عقده ها و خود بزرگ بینی های سر سازمان برای بسته کردن فضای ناچیز سیاسی در داخل تشکیلات را هم می توان در این خصوص ذکر کرد . چرا که بعد ها با سرکوب فکر نفرات دیگر کسی نمی توانست حرف خودش را آزادانه بزند و برای هریک از لحظات ذهنش می بایست گزارش به مسئول تشکیلاتی اش می نوشت . اجازه گوش دادن به اخبار رادیوها ممنوع شده بود و از استفاده سایر امکانات رسانه ای نیز طبعاً محروم شده بودیم . و هر چیزی که برای عملکرد ما تجویز می کردند همان را در رفتارهای تشکیلاتی ما جست و جو کرده و می خواستند.

تلاش مجاهدین این بود که از نفرات به عنوان یک رباط یا عروسک کوچکی که قبلاً تنظیم شده استفاده نمایند ولی من در تکاپوی راهی برای آزادی سریع ر برای عبور به خاک میهنم بودم . در جنگ دو دیدگاه قرار گرفته بودم از سویی به لحاظ حساسیت های مذهبی با مناسبات تشکیلاتی سازمان خود را رودر رو می دیدم .

این جنگ ابتدا در درونم بود و آشکار نمی کردم . تا این که جنگ کویت پیش آمد . ما را در یگان ها سازماندهی کرده و به مکان دیگری منتقل شدیم . در آن جا سرخوش از این بودیم که شاید بتوانیم در بحبوحه ی نا امنی فرار کرده و نجات پیدا کنیم . و این در حالی بود که نمی دانستیم که سازمان ارزیابی روحی و روانی ما را در دست خود دارد و بهتر می داند که اسرای پیوسته به سازمان به این سادگی نجسبیده اند . و دنبال فرصت طلایی می گردند .

از این سو تبلیغات و فریب های خود را گسترش داده و اعلام نمودند که رژیم جمهوری اسلامی اسرای قبلی آزاد شده از سوی مجاهدین را اعدام و یا زندانی کرده است . یادم هست بعد از آتش بس که تبلیغات اعدام زندانیان سیاسی از سوی سازمان بود با نگرانی مواجه شدم از سویی خانواده ام از ملحق شدن من به سازمان خبر نداشتند و از سویی فکر می کردم در صورت اعزام به ایران با اعدام مواجه و خانواده ام از سربه نیست شدنم مطلع نگردند.

وقتی دولت عراق مبادرت به تعویض اسرا می نمود در دو مرحله تعدادی از اسرا اقدام به مراجعت به ایران کردند بلافاصله سازمان مبادرت به برگزاری نشست های توجیهی برای تبلیغات نمود تا جلوی این کار گرفته شود در این نشست ها، فیلم های پراکنده ای از چند اعدام نمایش داده شد که ادعا شد مربوط به اعدام همین نفرات برگشتی است.

چون ما از دنیای بیرون و خارج قطع بودیم به صحت و سقم این موضوع نمی توانستیم واقف شویم . در این فضای مسموم تبلیغاتی در نهایت من ماندگار شده و فکر کردم در فرصت دیگر و بهتری بتوانم به ایران باز گردم .

ولی ..... این یک فکر بود که دیگر هیچ موقع فرصتش به دست نیامد . در این گریو دار متوجه شدم خود سازمان مبادرت به زندانی کردن نفرات خودش که سیتی زن کشورهای اروپایی هم بودند کرده و در زندان قرارگاه اشرف بازداشت نموده است و من این گونه در وادی انطباق با تشکیلات سازمان خود را پیدا کردم . در سال ۱۹۹۲ میلادی بعد از حمله امریکا به عراق ما در مناطق کرد نشین بودیم و چون صدام حسین قدرتی در مناطق فوق نداشت بنابراین ارتش عراق در هم کوبیده شده بود و نیروهای سازمان در مهار عملیات نیروهای مردمی و کردی و به عبارتی کردکشی با اهالی درگیر بودند به طوری که عزت ابراهیم در کمال عجز و ناتوانی

وقتی چند تانک سازمان را در جاده ای منتهی به شهرهای کردی دیده بود بعدها به مسعود رجوی اظهار داشته بود کمک شما مساعدت یک دولت بود.

در این درگیری ها تعدادی به اسارت سازمان و تعدادی هم به طرز فجیعانه ای کشته شدند که بعدا سازمان با نفرات اسیر کردی مصاحبه و سپس آزادشان کرد.

بعد از خاتمه ی کردکشی، سازمان با استفاده ی تبلیغاتی ادعا نمود با نیروهای جمهوری اسلامی ایران درگیر بوده است تا از درون تشکیلات و هم از خارج زیر فشار سیاسی قرار نگیرد . برای ساکت کردن سوالات نفرات داخل تشکیلات بازی انقلاب درونی و ازدواج مریم و مسعود را راه انداخت این موضوع با نشست های ۵ روزه شروع گردید و منجر به آن شد از همه نفرات تعهد طلاق بگیرند .

تا نیروهای سازمان مجالی برای تفکر به موضوعات فکری نداشته باشند . ضمنا به اسرا گفته شد حال که در جنگ اخیر در کنار سازمان بودید دیگر بازگشت شما به ایران با اعدام خواهد بود ..... با این که من در یگان فنی مهندسی بودم و کارم با ماشین آلات بود ولی به هر حال دلهره را بیشتر در خود دیدم که در نهایت من نیز مجرم شناخته شده و برخورد قضایی را در ایران خواهم داشت.

وقتی در همان سال ها دولت جمهوری اسلامی به همراه تعدادی از خانواده ها برای دیدار اسیرهایی که آن جا بودند آمدند سازمان فقط تعداد کمی از نفرات را به ملاقات برد که از این تعداد نیز فقط یک نفر به هیئت فوق پیوست و به ایران بازگشت که ما نیز از سرنوشت او بعد از مراجعت به ایران مطلع نشدیم و این بار نیز فرصت را از دست دادیم.

در سال ۱۳۷۱ وقتی صلیب سرخ برای دیدار اسرا ی حاضر در سازمان مجاهدین آمد در یک نشست تبلیغاتی توسط مهدی ابریشمی توجیه شدیم وی ادعا کرد صلیب فقط می خواهد بفهمد وضعیت زندگی شما چگونه است و کمک دیگری نمی تواند برای شما بکند چرا که در حیطه شرح وظایف او نیست . و شرایط ایران را در برخورد بد با اسرا را هم که بهتر می دانید ... من توصیه می کنم برای تصمیم تان بیشتر فکر کنید و آینده ی خود را به اعدام و زندان متصل ننمایید.

من این را دیگر یک فرصت طلایی می دیدم ولی موقع ملاقات دو مشکل را در مواجهه با خود دیدم . اول این که فرصت ۵ دقیقه بود و در ثانی نمی توانستم به صلیب بودن آن ها اعتماد کافی داشته باشم زیرا وقتی در اردوگاه های اسرای عراقی صلیب حضور می یافت با مترجم خودشان و به دور از مسئولین عراقی با ما حرف می زد . اما در این ملاقات نفر مترجم از خود سازمان مجاهدین بود.

وقتی نوبت من رسید نفر صلیب سرخ از من سوال کرد آیا حاضر به رفتن به ایران هستی ؟ و یا دوست داری در این جا بمانی ؟ من جواب دادم راه حل سوم را از شما می خواهم ولی مترجم وسط حرف پریده و گفت می توانی به این دوسوال جواب دهی . دیگر مجالی هم پیدا نشد و این فرصت نیز از دست رفت.

دیگر امیدی به صلیب نداشتم و چشم انتظار کمک های دیگر بودم . بعدا متوجه شدم که صلیب سرخ برای تک تک ما کارت شهروندی در عراق داده و سازمان آن را به ما ارائه نداده است . حتی سازمان موقع جدا شدنم نیز به آن اشاره ای نکرد . بعد از این ملاقات ما در کارهای درجه دوم مثل مکانیکی و سرویس ماشین آلات و خودروها و آشپزخانه بکار گمارده شدیم.

دیگر نتوانستیم در این گیر و دار برای خود تصمیم بگیریم و این شرایط برای ما تا ۱۶ سال حاکم بود . حتی موقع زیارت توسط ماموران استخبارات عراق به شدت حفاظت می شدیم . و قبلا حرم از شهروندان عادی تخلیه می شد تا موقع ورود به حرم و بعدا فرصت فرار نداشته باشیم . یا اصلا شب برای زیارت با این محدودیت ها برده می شدیم .

بعد از باز شدن راه کربلا در این اواخر حکومت صدام برای تورهای ایرانی ما را به زیارت نمی بردند و گفته می شد دیگر فضای آن جا مناسب برای مجاهدین نیست . و این گونه تنها دلخوشی ما که زیارت قبر امام حسین بود حذف می گردید . یادم هست در فضای فرهنگی جنگ ایران و عراق شعار داده می شد که کربلا ما داریم می آییم و ماها نیز جان بر کف گرفته و با این هدف به میدان جنگ شناخته بودیم و با این عقیده استوار مانده بودیم و در فضای اسارت در سازمان نیز ما دردمان را موقع زیارت به امامان گفته و تسکین پیدا می کردیم.

**تنظیم رابطه ی سازمان مجاهدین با اسراء:**

رابطه ی سازمان با اسرایی که خود سازمان به اسارت گرفته بود و با از اردوگاه های عراقی به سازمان پیوسته بودند بر این پیش فرض تنظیم شده بود که این ها نفراتی هستند که در کنار ما بوده ولی از درون با مجاهدین نیستند . به خاطر حرف های بی اساسی که به اسرا می زدند چون واقعیت نبود مجددا خودشان را کنار می کشیدند که ما هرکاری ، از جمله حفظ جان شما را برای شما انجام می دهیم.

نگرش بعدی سازمان به اسرای پیوسته این بود که این ها انسان هایی دست دوم هستند (همانند دوران برده داری) از این رو بود که فقط در کارهای اجرایی پست از آن ها کار می کشیدند . از طرفی دیگر چون می دانستند اگر فرجی شود اینان نزد سازمان نخواهند ماند شرایط حاکم در تشکیلات را علیه جمهوری اسلامی به خاطر رفتار با اسرای مراجعت کرده به ایران بیش تر مسموم می کردند. سازمان ادعا می کرد اسرای برگشته یا در زندان بسر می برند و یا معتاد شده اند و هیچ امکاناتی به آن ها داده نشده و حتی بعضی از آن ها مبادرت به خودکشی کرده اند.

مسعود رجوی در نشست های گفته بود که شما به اسراء به عنوان یک نیروی انقلابی یا مجاهد نگاه نکنید نگرش به عنوان نیروی کار باشد . حال تصور کنید وقتی نگرش رهبر سازمان این گونه است دیگر شل شدن روابط تشکیلاتی چه قدر می توانست در جدا شدن اسرا موثر باشد . برای فرسایش فکری اسرای پیوسته همیشه نشست های طولانی و خسته کننده گذاشته می شد تا بتواند در جمع بندی اهداف نشست از تک تک نفرات نزد جمع گرفته شود .

از طرفی چون بچه ها حوصله ی خود را در این نشست ها از دست می دادند سریع تر حاضر به امضای این تعهدات می شدند تا نشست تمام شود . در مقطعی حتی بعضی از مسئولین سازمان ادعا کردند انقلاب درونی سازمان بیش تر به خاطر شما بوده و اهداف آن به درد شما می خورد . بعدها دیدیم سازمان هر سوالی را با انقلاب درون تشکیلاتی خود جواب می داد اگر سوالی در مورد استراتژی پرسیده می شد و یا گفته می شد من از مسئولی انتقاد دارم به سرعت به نفر می گفتند تو مشکل زن داری نه خط مشی . از این رو با زدن مارک و برچسب به نفرات سعی داشتند راه جدا شدن را ببندند.

چنان که در نشست طعمه (سال ۷۹-۸۰) مسعود رجوی مارک لمپنیزم را برای اسرای پیوسته به سازمان برگزید و عنوان کرد؛ به هم ریختگی تشکیلات به واسطه ی حضور شما اردوگاهی هاست و این درحالی بود که هر یک از این افراد ۱۳ تا ۱۴ سال در تشکیلات با رده ی جدید حضور داشتند . از این جا معلوم شد سازمان به ما به عنوان یک اسیر نگاه می کند .

ما سرفراز شدیم که بالاخره خودش این را به زبان راند و ما از ذهنیت آن ها مطمئن شدیم بنابراین روزی این ماهیت کثیف را برای ملت ایران افشاء می کنیم. و بگویم برخورد مجاهدین خلق با انسان ها چه بوده است . چرا که مدام از ارزش های انسانی دم می زدند ولی در عمل کار دیگری را پیش می بردند فکر می کردند کسی این ها را نمی فهمد ولی ما این را از روز ورودمان فهمیده بودیم و تلاش آن ها برای پوشش دادن آن بی فایده بود چرا که تلاش می کردند ما متوجه بی اعتمادی سازمان به نفرات اسراء نباشیم . در تمامی وظایف تشکیلاتی، سازمان نفرات خود را برای کنترل ما در کارهای اجرایی می گماشت و این رفته رفته بیرون می زد .

به عنوان مثال برای ماموریت از اردوگاهی ها استفاده نمی کردند و برای توجیه آن در کارهای پشتیبانی از نفرات استفاده می کردند می گفتند ارزش کار شما بیش تر از آن هاست چون شما بی نام و نشان کار می کنید . و این موضوع تا حدی جدی شد که در ماموریت های راهگشایی از نفرات اردوگاهی کم استفاده کردند و این گونه شکاف بزرگی در تشکیلات بیرون زد.

چراکه بعضی از این نفرات در ماموریت ها خود را تسلیم نیروهای دولتی ایران کردند و بعد از مدتی هم آزاد شدند و بچه ها متوجه برخورد انسانی جمهوری اسلامی شدند و تبلیغات سازمان در خصوص اعدام و زندانی کردن نقش بر آب شد . این موضوع به حدی برای مسعود رجوی تلخ بود که بعد از آن بچه های اردوگاهی را از جاده ی مرزی به سمت ایران روانه نمی کردند .

در یکی از نشست های سازمان برای رده های بالا، مسعود گفته بود من چندین بار به شما گفته بودم که اسرای پیوسته به سازمان چسب برای تشکیلات ما ندارند و یا مریم عضدانلو اظهار کرده بود ما چه کار بکنیم که شما از یک سری از کارها دست بکشید . منظور فرار و دستگیر شدن و یا ایجاد فشار به تشکیلات برای خواسته ها ی فردی بود.

اگرچه در سال ۸۰ مسعود اردوگاهی ها را با هدف تحقیر در جمع لمپن اعلام کرد و خواست با سرخورده کردن، رده تشکیلاتی به آن ها بدهد ولی چیزی نگذشت که این رده تشکیلاتی را یک رده پایین آورد . و توانست

این نفرات را دوباره در حصارهای تشکیلاتی تحت سلطه نگه دارد. مسئولین می گفتند اگر شما نباشید کارهای اجرایی زمین می ماند و بچه ها را در درده ای قرار نمی دادند که از این کارهای اجرایی بیرون بیایند. برای بازی دادن چند نفری را در درده های تشکیلاتی، بالا و پایین می کردند درحالی که بیرون از قرارگاه نفرات مورد تایید خودشان را نیز قبول نداشتند طوری که به زبان می آوردند شما به درد داخل قرارگاه می خورید یعنی در داخل قرارگاه حق نفس کشیدن دارید و بیرون از قرارگاه همانند اسیر تلقی می گردید. اگرچه ما خودمان این را می دانستیم البته جبرها و فشارهای ضدانسانی طوری بود که نمی گذاشت بچه های اردوگاهی یک دست شده و خواستار خودشان باشند.

برایمان قرائت قرآن ایجاد مشکل می نمود مثلا می گفتند تو از دست جیم (فکر به زن) به قرآن روی آورده ای؟؟ و اگر انقلاب را باور کنی دست از این کار می کشی. و با این ترفند می خواستند نفر را درگیر خود و درو نش ساخته تا از مسائل بیرون، غافل بماند. در سازمان دوجیز مشخص بود یکی استمرار نداشتن اعتبار نزد سازمان و دیگری نداشتن آگاهی و در این خصوص مثال می زدند که ببینید فلانی چگونه خودش را در انقلاب حل کرده است. ولی افسوس این لاف زدن بود و واقعیت چیز دیگری بود. برای بی اعتباری، سازمان می گفت نفر باید خود به این نتیجه برسد که از خودش هیچی ندارد حتی اعتبار خانوادگی و آن را از نفرات سلب می کردند تا از پشتیبانی خانوادگی استفاده ننماید این باعث شده بود نفر برای حرف های آن ها تره خرد نکند. سازمان به این نفرات این برچسب را می زد که توسعه داری رویای خود بایستی و این محال است. تا دیگران را متوجه این سازند که آن فرد رهبری سازمان را قبول ندارد. و با منطق و ایده ی خود حرکت می کند. تنظیمات سازمان با این نفرات متفاوت و سخت گیرانه بود و آنان نیز در عمل به طور موثر هژمونی هیچ مسئولی را نمی پذیرفتند.

چون اصل منطق با اهداف سازمان مجاهدین مغایر بود بنابراین به هر نحوی می خواست عقاید به نفرات تحمیل و آن ها خرد شوند. و بایستی بپذیریم این محور جریان های فرقه گرا است. کسانی در قرارگاه بودند که زن و بچه شان نیز آن جا بود ولی حق صحبت نداشتند چراکه نمی خواستند مکررا مارک و برچسب های سرکوب گر را بخورند و گفته شود که تو بعد از سال ها بین خود و سازمان کسان دیگر را بیش تر دوست داری؟؟؟ اگرچه من امروز از اسارت خودم می گویم ولی واقعیت های ناگفته زیادی برای بازگو شدن هست که مجال می طلبد، این که انسان هایی را که به دین و عقاید خود اعتماد داشتند چگونه با فشارهای غیر قابل توصیف به دین خود بی اعتماد ساختند و دین را بر ما دشمن کردند. باین که می دانستیم آن ها از ابزار دین برای برانگیختن احساسات مذهبی و منافع خود سوءاستفاده می نمایند ولی این چنان نبود که ما از مذهب خومان زده شویم بلکه بیش تر هم به آن چنگ زدیم. آزادی بیان واژه مقدسی است که در سازمان موجود نبود در نشست های سیاسی و تشکیلاتی سازمان مجاهدین از این مفهوم برای تخلیه ی بچه ها استفاده می کردند. تا از درون نفرات باخبر شوند یعنی تفتیش عقاید و..... مثلا در خصوص دریافت و ارسال نامه که هیچ موقع تحقق نمی یافت می گفتند نوشتن نامه مشکلی ندارد ولی در عمل برچسب می زدند تو هنوز نخ زن و خانواده را قطع نکرده ای. و وصل به خانواده هستی و با این جبرها نفر را از نوشتن نامه منع می کردند.

و اگر در صورت اصرار و پافشاری و لجاجت، نامه ات را می نوشتی حتما بایستی از سازمان تعریف می کردی تا بدین گونه خانواده ات نیز تحت تاثیر قرار گیرد و گرنه نامه ارسال نمی شد. و موقع پیگیری می گفتند ما آن را ارسال کردیم و نظام جمهوری اسلامی نمی گذارد بدست خانواده ات برسد. و رابطه ی نفرات این گونه با خانواده قطع می شد و جلسه ی توجیهی برای نفر برگزار می شد که تو با این کار خانواده ات را زیر فشار جمهوری اسلامی قرار می دهی و این گونه انصراف از نامه را می قبولانند. در یکی از سال های اخیر، سازمان دو قطعه عکس مریم و مسعود و یک کارت تبریک به همه نفرات داد تا همه برای خانواده هایشان ارسال نمایند. ولی این نامه ها هیچ موقع ارسال نشد. خواسته ی سازمان فقط تبلیغات بود تا خانواده ها دیگر پیگیر بچه های خود نباشند. و چون خواسته ی سازمان عملی نشد مجبور شدند اندکی از نامه ها ارسال کنند. سازمان از توجه خانواده ها در خصوص حضور بچه هایشان در عراق همیشه ترس داشت زیرا می دانست خانواده ها با ابزار قانونی پیگیری خواهند کرد تا بچه هایشان را از سازمان خارج سازند. تبلیغات می شد که شما در جامعه الان کسی را ندارید و نفراتی بدون صاحب هستید و سازمان صاحب شما شده است هدف از این کار این بود که نفر فکر کند خانواده و نزدیکان او را از یاد برده است و یا فکر می کنند دیگر او زنده نیست.

برای مثال خانواده‌ی من در سال ۷۱ و ۷۲ به ترکیه آمدند تا با من تماس برقرار کنند ولی سازمان اجازه نداد حتی تلفنی با آن‌ها صحبت کنم. از سه بار پیگیری یکی را به من اطلاع دادند که بعدها دوستم به من گفت مرا به جای تو برده و با خانواده تو صحبت کردم و آن‌ها را قانع کردم -سازمان از این نفر برای تسکین خانواده ام استفاده کرده بود-. و من این موضوع را بعد از ۴ سال فهمیدم.

این دمکراسی سازمان مجاهدین بود که سال‌ها در هزاران واقعیت دیدیم و لمس کردیم. نفر نمی‌توانست عکس خانواده اش را داشته باشد چون تلقی سازمان این بود که عکس، نفر را از سازمان قطع می‌کند. چندین نشست برای نفر در حضور جمع می‌گذاشتند تا نفر خود عکس را تحویل تشکیلات دهد یا پاره نماید. در دیدار خانواده‌ها در سال ۸۲ عکس و سی‌دی توسط آنان آورده شده بود بعضی از بچه‌ها ناچاراً عکس‌ها را تحویل داده یا پاره کرده بودند. به عنوان مثال اکبر محبی جلوی چشم مریم حسن زاده فرمانده‌ی قرارگاه ۶ سابق، این کار را کرد تا از زیر تیغ‌های تشکیلاتی نجات یابد.

در نامه‌های زمان اسارت، خانواده ام از تمامی دوستان و فامیل عکس‌هایی برای من ارسال کرده بود ولی هیچ کدام به دستم نرسید و فقط ۲۰ عدد نامه بود که موقع ملاقات با صلیب به دستم دادند، تا آن‌جا نگویم از خانواده ام نامه‌ای به دستم نمی‌رسد.

حمایت سازمان از خانواده‌ها فقط حرف بود چراکه برای زن و بچه‌های نفراتی که در ایران بودند هیچ موقع کمک نمی‌کرد سازمان اجازه نمی‌داد تا نفر از وضعیت خانواده اش مطلع گردد چرا که ما اردوگاهی بودیم باور ما این بود که نفرات سازمان هم وطنان ما هستند رابطه‌شان همانند عراقی‌ها نخواهد بود و به ما کمک خواهند کرد. تا به خانواده مان دسترسی داشته باشیم یا مارا یک روز آزاد خواهند کرد.

با این فکر که این‌ها انقلابی هستند فریب‌شان را خورده و ساده‌اندیشی کردیم چرا که از سازمان شناخت نداشتیم ما شرایط ظرف یک بار مصرف را داشتیم که از ما استفاده نمایند و روزی که بدرشان نخوردیم ما را دور بریزند چراکه با دید سرباز جمهوری اسلامی به ما نگاه می‌کردند نه نیروی سازمان. و به خانواده مان نیز مارک ماموران وزارت اطلاعات و خانواده یک نظامی را می‌چسباندند. کدام باوری این عملکردها را از یک نیروی انقلابی قبول می‌کند. آیا به آن‌ها که در عراق حضور دارند می‌توان لقب یک نیروی آزادی‌بخش را داد سازمانی که به نفرات خود با این دید نگاه می‌کند چگونه می‌تواند این مفاهیم را برای افکار عمومی و سیاسی ایران بقبولاند.

در واقع مجاهدین برای رسیدن به قدرت تمامی ارزش‌های انسانی و اولیه را زیر پا می‌گذارند و واقعا به جهت مغز کوچک‌شان دایناسورهای تاریخ به شمار می‌آیند. آن‌ها با افکار فرقه‌ای و بسته چه طور ادعای آلترناتیوی و حکومت بر مردم را بر زبان می‌رانند؟ آیا نمی‌دانند زمان قرن بیستم است و ملت در همه‌ی شکل آن اعم از جوانان و مردان و زنان، این قدر آگاه هستند که به چنین یاهو گویانی سیلی رد بزنند.

در سال‌های اخیر مسئولین سازمان به خوبی می‌دانند کسی با پای خود نزد آنان به قرارگاه اشرف نرفته البته به جز افراد عادی فریب‌خورده از کشورهای هم‌جوار ایران که با نیرنگ سازمان برای اعزام به اروپا برای کار و تحصیل روانه عراق شدند ولی به زودی جدا شده و خیلی‌هایشان از اواخر سال ۸۳ نزد خانواده‌های خود در ایران بازگشته‌اند.

زندگی در حصارهای تشکیلاتی مجاهدین از زندان‌ها و هارون هم بدتر است آن‌ها به حرف گوش نمی‌دهند خیلی از سران از جمله مهوش سپهری (نسرین) فقط سر نفرات سرکوب شده به خاطر شکست‌های سازمان داد می‌زند و مقصر قلمداد می‌نمایند. آن‌ها جایگاه سگ را هم ندارند و آبروی یک ایرانی وطن‌پرست را نزد دشمنان ایران بردند.

زمانی هم‌کار و مزدور صدام حسین بودند و امروز هم زیر لوای امریکا قرار گرفته‌اند تا به خواسته‌های ننگین خود دست یابند. آیا یک ملت می‌تواند به چنین نیروی غیرملی اعتماد داشته باشد. وظیفه‌ی هر انسان جدا شده از این سازمان تروریستی و جنایت‌کار همانا افشاگری است تا با اطلاع‌رسانی درست میدان عمل این سازمان کوچک‌تر شود.

**ملاقات با خانواده:**

بعد از فشار های بین المللی و سیاسی ایران، در پایان سال ۸۱ سازمان مجاهدین به سرکردگی مسعود رجوی اعلام داشت خانواده ها می توانند با فرزندان و عزیزان خود ملاقات نمایند . حتی سازمان یک سری مساعدت ها را برای خانواده های ضعیف انجام خواهد داد. در این موقع هنوز صدام حسین سر کار بود و سازمان به خوبی می دانست دولت عراق به خانواده ها ویزا نخواهد داد .

واژ آن طرف شروع به تبلیغات نمود که دولت جمهوری اسلامی مانع مسافرت خانواده ها است. ولی زیاد طول نکشید که صدام سرنگون شد و راه آمدن خانواده ها باز شد . و خانواده ها از راه های قانونی و یا غیر قانونی برای دیدار اعضای خانواده وارد عراق شدند و این گونه مشکلات برای تشکیلات بوجود آمد . چون نفرات با عکس تبلیغات سازمان طی سالیان روبرو شدند.

ماها در قرار گاه اشرف انتظار داشتیم در موقع ملاقات با افراد معتاد و بیکار و.... روبرو شویم اما با توضیحات خانواده ها جا خوردیم ..... . سازمان وقتی دید نفرات قالب تهی کرده و دیگر به کار دل نمی بندند برای توجیه نفرات نشست ها را مرتب برگزار کرد . و مقرر کرد اگر کسی دوباره خانواده اش به ملاقات آمدند به ملاقات آن ها نرود ؟؟؟ . در این وسط سازمان می خواست یک سری اخبار و امکانات تبلیغی را از طریق خانواده ها به ایران بفرستد ولی نفرات این اقدام را به خانواده ها نمی دادند.

ویا خانواده پشان را توجیه می کردند در بیرون قرار گاه که رفتید این ها را گم و گور کنید . موقع ملاقات ۴ تا ۵ نفر از نفرات رده بالای سازمان در جمع خانواده می نشستند تا صحبت دیگری رد و بدل نشود در اقدامی دیگر آن قدر به بهانه های مختلف خانواده را بی حضور نفر مربوطه در داخل تشکیلات در قرارگاه اشرف می گرداندند تا وقت ملاقات کم شود .

ولی غافل بودند که نفرات چگونه از حداقل زمان برای انتقال مطالب خود استفاده می نمایند . شاید گفتن این جمله که ما نمی توانستیم با خانواده مان آزادانه صحبت کنیم برای ماها راحت ولی برای دیگران سخت و گنگ باشد ولی در نهایت این ها واقعیت های درون تشکیلات سازمان مجاهدین بودند.

نفرات زن سازمان اعضای زن خانواده را و نفرات مرد سازمان اعضای مرد سازمان را احاطه می کردند و چنین وانمود می کردند که تنظیم اجتماعی سازمان این طوری است . در حالی که بعد از رفتن خانواده ها هزاران بد و بیراه پشت سر آن ها روانه می نمودند . ماموران وزارت اطلاعات - و رژیمی از این عناوین بودند .

در نهایت دورویی سازمان بیرون زد تا این که به سخن آمده و گفتند ضربه آمدن خانواده ها صدها بار بیش تر از ضربه هایی بود که تا به حال سازمان با آن ها روبرو شده بود ..... اگر هزار موشک می خوردیم و نیمی از ما کشته می شدند برای ما بهتر از این بود.

## موضوع کرد کشی سازمان مجاهدین در سال ۱۹۹۲ در عراق:

### در گیری سازمان با کردها:

دو گروه اصلی کرد به نام بارزانی و طالبانی در مناطق کردنشین عراق وجود دارد . زمانی که سازمان در منطقه ی کردنشین مستقر بود با این دو گروه رابطه ی خوبی داشت . از جمله گروه طالبانی . اما بعد از پیش آمدن تضاد بین سازمان و یه کتی (طالبانی) به ناچار باعث شد سازمان پایگاه های خود را از مناطق کردنشین جمع آوری کند . مجاهدین از یه کتی کینه ی زیادی داشتند . طوری که مسعود رجوی در نشست ها قبل از هر چیزی می گفت ما روزی بالاخره با یه کتی صفر صفر خواهیم کرد .

منظور انتقام وحشتناک بود . این تضاد در جنگ خلیج که نیروهای کردی مناطق خود را آزاد کردند گل کرد و سازمان در صف آرای جلولی آن ها ایستاد و کرد کشی شروع شد. این موضوع به لحاظ سیاسی برای سازمان مشکل آفرین بود . اما برای حفظ منافع در کنار صدام حسین به این جنگ روی آورد . سازمان طبق سنت دیرینه ی خود که بر مزدوری و ستون پنجمی استوار است دست به قلع و قمع زده و جنایتی بزرگ به وجود آورد . در صورتی که در واقع این خودکشی سیاسی برای سازمان بود.

بعد از خاتمه ی جنگ خلیج، سازمان دست به تبلیغات زد تا حمایت های بین المللی و کردهای ایران را به دست آورد . به این خاطر به کردهای پناهنده ی ایرانی در الرمادی و الناش رو آورد به طوری که به آن ها امکانات و آذوقه می داد واز سویی رابطه ی خودش را با گروه طالبانی بهتر کرد . در آن زمان هیئتی از گروه بارزانی را دعوت کرد که طی آن خواهرزاده ی بارزانی با هیئتی در قرارگاه اشرف حاضر گردید.

سازمان با زرنگی موضوع را به جنگ با جمهوری اسلامی کشانده و ضمن استفاده از اسرای دستگیر شده این ترافند را استمرار داد. این داستان سال ها گریبان گیر ساز مان بود و از موضوعات گرم درون تشکیلات نیز به شمار می آمد. با سپردن مسئولیت به نسرين (مهوش سپهری) که خود کرد بود سازمان قصد داشت این پیغام را بدهد که ما قاتل نیستیم. از طرف دیگر از گروه خیات حمایت نمود تا فضای مسموم شده ی درون تشکیلات را به خاطر بچه های کرد تسکین بخشد. همچنین در جوامع بین الملل بین کردهای پناهنده موضوع را حل و فصل نماید.

در این خصوص اگر کسی در نشست های سیاسی حرفی می زد گفته می شد مشکل شما طلاق زن است و برای بهانه گیری به این سوالات روی می آورید. سازمان برای فضای سیاسی بیرون نیز شعار خودمختاری برای کردستان ایران را طرح می کرد تا خود را حامی خلق کرد جا زند. در واقعه ی اخیر حمله ی امریکا به عراق در سال ۸۱ سازمان مجاهدین مجددا تاکتیک جنگ خلیج را برگزید و با استفاده از موقعیت قرارگاه اشرف در مناطق قره تپه که به سمت کلار بود سنگر زنی کرد.

تا حفاظت مناطق جلولا و خانقین و جاده خانقین به بعقوبه را دردست داشته باشند تا به دست کردها نیفتد. استناد به کسب منافع زیاد از صدام حسین در جنگ خلیج این بار سازمان باز هم می خواست به لاشخوری بپردازد. به طوری که مسعود درنشستی گفت اگر دولتی بخواهد صاحبخانه (صدام حسین) را سرنگون نماید با او خواهیم جنگید چه کرد یا فارس یا شیعه و یا امریکا باشد ولی این بار مسئله فرق می کرد.

ولی هدف امریکا در جنگ کویت آزاد سازی کویت ولی این بار سرنگونی صدام بود. سازمان این بار با مذاکره با نیروهای کردی می خواست مسئله اش را حل کند. این مذاکره در دو محور بود که طی آن از کردها خواسته شد با آن ها کاری نداشته باشند تا هر جا که می خواهند بروند. و چنین هم شد و سازمان به راحتی بعد از سرنگونی صدام نیروهای خود را از مناطق حمرین جمع و به قرارگاه اشرف منتقل نمود.

در این نقل و انتقال چون سازمان با امریکا توافق نامه ای را امضا کرده و پرچم سفید را روی خودروهایش نصب کرده بود کردها با این تصور که امریکا از این سازمان بعدا حمایت خواهد کرد درگیری با مجاهدین پیش نیاوردند. البته در منطقه ی جلولا با کردها درگیر شدند که چون سازمان حمایت پشت سر را نداشت سعی کرد با مذاکره، مسئله را خاتمه دهد لیکن چون مردم کردستان عراق تجربه تلخ سال ۱۹۹۲ را داشتند با بی اعتمادی با سازمان روبه رو می شدند.

برای مراسم داخل قرارگاه اشرف زمانی که سازمان از مناطق کردی، افرادی را دعوت می کرد معمولا مهمانان نمی آمدند و اگر می آمدند افراد سابق حزب بعث عراق و ارتشی بودند برخلاف این که سازمان حمایت های مردمی عراق را به کار می بست. دولت عراق تصورش را نمی کرد که سازمان پشت آن ها را این گونه خالی کند و با کردها و امریکایی ها وارد مذاکره شود.

با وجود حرف های مسعود رجوی در سه روز مانده به عاشورای حسینی در سال ۸۱ در نشست سالن اجتماعات که گفت هرکس به صاحبخانه حمله نماید جنگ خواهیم کرد، ولی سازمان در اوج خیانت باز خیانت کار از آب درآمد؟؟ واقعبیت این است برای سازمان دوست و دشمن مهم نیست مهم این است که منافع او در کجا پیدا می شود تا تشکیلات مزدوری کند.

### موضوع رژه:

بعد از عملیات مروراید صدام حسین به سازمان برای کردکشی یک سری ادوات زرهی اهدا کرد و سازمان با برنامه ریزی برای استفاده ی تبلیغاتی از این امکانات ترتیب رژه ای را داد. تا قدرت نمایی کرده باشد. برای این رژه ۶ ماه وقت گذاشته شد که طی آن سازمان هر نفر را ۴ بار از جلوی جایگاه عبور می داد؟؟؟ چون ادوات بیشتر از نفرات بودند؟؟ برای جلو آرای بی بیشتر، سازمان عده ای هوادار را از اروپا آورده بود تا در تبلیغات تلویزیونی بیشتر از آن ها بهره ببرد.

بعد از این رژه، آموزش ادوات فوق شروع گردید. که افسران عراقی آموزش تعمیرات زرهی - خودرهای چرخ دار - نفربرهای زرهی و سیستم فرماندهی را از فرماندهی دسته تا فرماندهی لشکر اجرا کردند. به خاطر تحسین در ماجرای کردکشی صدام تمام امکانات را در آن مقطع تحریم کشور عراق از سوی شورای امنیت در اختیار مجاهدین می گذاشت.

### حمایت از جوانان:



زمانی که شخص در محیط بسته قرار می گیرد به خاطر فضای بسته به دوست و... رازدار پناه می برد تا با و رازها و تناقض های خود را بگوید ولی در تشکیلات مجاهدین این کار شعبه ی سپاه پاسداران نامیده می شد . که این موضوع این طوری خاتمه پیدا نمی کرد بلکه در یک نشست باید نفرات محفل زده صحبت های خود را افشا می کردند . سازمان از این کار استفاده های متفاوتی می کرد . این افشایی بود که نفر موضوع را باید خودش افشا می نمود . یک نوع اعتراف گیری پیچیده ای بود که به جای زندان بان توسط نفرات کوک شده اجرا می شد .

انسان در زندان با کتک ممکن است اعتراف نکند و مقاومت نماید اما در نشست های سازمان، با فحش و خرد کردن شخصیت و تحقیر، این عمل ضد انسانی انجام می شد . اگر کسی در نشست جمعی مقاومتی هم می کرد با برچسب های بدتری مواجه می شد . مثلا به نفر می گفتند تماما ضدانقلاب شده ای یعنی ضد آزادی و ضد ملت؟؟ و نفر زیر فشار مضاعف قرار می گرفت.

پایله کردن روزمره به نقاط ضعف نفرات و به رخ کشیدن آن ها و استفاده از آن در کارهای روزانه نفرات به حدی می شد که نفر لب به اعتراف می گشود . اگر نفری پیدا می شد که می خواست مقاومت کند دو راه پیش رو داشت : اقدام به خودکشی و یا دست زدن به کاری در تشکیلات که هم برای خود نفر ضرر داشتو هم برای احساسات کنار دستی اش . چراکه با این دو نا امیدی نفر از تشکیلات قطع فکری می شد از طرفی سازمان دنبال این بود نفر به این مختصات فکری برسد چراکه می توانست حرف های تشکیلات را برآن ها تحمیل نماید.

در این برهه نفر همانند زندانی از همه جا ناامید شده که به دست و پای زندان بان می افتد جبرهای سازمان را این بار با رنگ بیش تری می پذیرفت . این ایده سازمان بود که جوانان کشور را این گونه خرد و له کند . سازمان ادعا می کرد حرف زدن با کنار دستی و دوست، ریشه در توجه به زن دارد تا از این طریق بین نفرات بی اعتمادی ایجاد کند .

آری این مصیبت زندگی ۱۶ ساله ی من در چنین تشکیلاتی بود که نبایست با دوستی حرف می زد و نه حق داشتم به خانواده ام نامه بنویسم و..... فهم این موضوع حتما برای خواننده آسان نخواهد بود .

این تجربه مسلما در زندان هم پیدا نمی شود سازمانی که دم از ارزش برای جوانان و آزادی آن ها می زد ،چنان بلایی را به سر جوانان می آورد که یا مثل حجت عزیزی به خودکشی دست می زنند و یا از درون تهی شده ودر ناامیدی مطلق قرار می گرفتند .

شعار حمایت از جوانان سازمان، حرف مفتی بود که گوش ها را کر می کرد همان جوان هایی که در سال های ۸۰ و ۸۱ سازمان عده ای از آن ها را از کشورهای همسایه ایران به بهانه ی اعزام به اروپا و کار و شغل فریب داده و به قرار گاه اشرف در عراق کشاند ولی افسوس که آن ها را بازگشت را دیگر نیافتند و هر سماجت جدی را با برچسب نفوذی وزارت اطلاعات جواب می دادند .

که پیامد آن ۸ سال زندان ابوغریب در عراق بود . اغلب این جوانان در عراق ودر تشکیلات بعد از ماه ها ناامیدی در زندان های انفرادی مجبور می شدند به تشکیلات باز گردند در این بین ۲ یا ۳ نفری که از سوی تشکیلات راهی مرز شده بودند در مرز از پشت سر به گلوله بسته شده بودند . فقط یکی از آن ۳ نفر که زخمی شده بود توانسته بود خود را به ایران برساند این را یکی از بچه های میلپشیا که موضوع را می دانست در دی ماه ۸۲ در سالن ستاد، در نشست صدیقه حسینی گفته بود و اظهار کرده بود من دیگر از سازمان جدا نخواهم شد .

همه ی جوانان مورد ادعای سازمان مجاهدین یا این گونه سربه نیست می شدند ویا در زندان ها عمرشان برباد می رفت ویا در کمپ جداشدگان سازمان (کمپ امریکایی ها) اقدام به خودزنی می کردند . این چنین دفاع از حق و حقوق جوانان درجایی گفته می شود که همان جوان از حقوق اولیه ی انسانی برخوردار باشد این صحبت ها ودرک آن ها شاید کمی برای خواننده مشکل باشد ولی به زودی همگان باور خواهند کرد که سازمان چه بلایی برسر جوانان آورده است.

**ضداطلاعات در سازمان مجاهدین:**

در سال ۱۳۷۲ بعد از تسلیم شدن بعضی نفرات در مأموریت های مرزی و داخلی به جمهوری اسلامی سازمان دست به یک اقدام جنون آمیز زد طوری که باور کردنی نبود . هدف از اقدام خود را شناسایی نفوذی های جمهوری اسلامی در تشکیلات گذاشت . در ابتدا نفراتی که از خارج آمده بودند و یا سال هایی را در زندان جمهوری اسلامی گذرانده بودند را جدا کرده و به آن ها مشکوک گردیدند . آنان را تک تک به محل های مشخصی برده و در آن جا حداقل توسط ۱۰ نفر کتک می زدند تا طرف اعتراف به نکرده ها بکند .

به نفر با کتک تحمیل می کردند که آمده ای به سازمان ضربه بزنی این کار توسط نفراتی به نام محمد سادات دربندی - حسن نظام و چند نفر دیگر انجام می شد . این مسئله ۶ ماه طول کشید کتک و بازجویی های مستمر و نگهداری در سلول های انفرادی جزو این کار در این مدت ۶ ماه بود . بعد از این مدت به نفرات گفته شد شما بچه های سازمان هستید و این کار را برای محکم کاری و به خاطر سازمان کردیم .

مطمئن خیلی از این افراد که هم اکنون در کمپ جدانشدگان بسر می برند بعد از مراجعت واقعیت های تکان دهنده را بازگو خواهند کرد . که سازمان با جوانان این مرز و بوم چه کارها که نکرده است . ولی افسوس که گاهی بعضی از جوانان فریب شعار های شیطنانی این ها را خورده و به دلیل تجارب کم و بی اطلاعی از ماهیت ایدئولوژی و تشکیلاتی این سازمان عمر خود را از دست می دهند و طعمه ی منافع ضدانسانی سران خائن این فرقه می گردند . رهبرانی که خود را در جایگاه پیامبر و امام زمان نشانده و زنان تشکیلات را در حریم رهبری خودشان دیده و همگی آن ها را برای خود حلال می شمارند ؟؟؟ آری امروز خطرناک ترین انسان ها قرارگاه اشرف را رهبری می کنند .

### کمک مالی به سازمان مجاهدین:

سازمان همواره ادعا می کرد ما روی پای خودمان ایستاده ایم و مردم ایران به ما کمک می کند ولی این حرف و صحبت غیر واقعی بود چراکه برای نفرات تشکیلات غیر هضم شدنی بود چه برسد به افکار عمومی ایران . همگان می دانستند صدام حسین به سازمان همه نوع کمکی را ارائه می کند . گفته می شد رهبری سازمان تشکیلات را به این نقطه رسانده است و رهبری با دست پر رو به جلو حرکت می کند . سازمان برای ردگم کردن دست به کارهایی از جمله گرفتن پول و گدایی در کشورهای اروپایی می زد .

تاگفته شود حتی مردم کشورهای خارجی هم به سازمان کمک مالی می کنند . و دولت صدام حسین فقط زمین قرارگاه اشرف را در اختیار مجاهدین گذاشته است . در حالی که سازمان به ازای هرنفر از دولت صدام تامین مالی می شد . افراد سازمان جزو سپاه دوم عراق به شمار می آمدند . امکانات از آن جا تامین و وجوهات نقدی از رییس دفتر جمهوری عراق گرفته می شد .

همچنین سازمان با دجال گری حساب هایی برای فرزندان با عنوان خیریه باز کرده بود که محل های جمع آوری پول برای سازمان به شمار می آمدند . امروز خیلی از واقعیت ها شفاف تر شده چرا که با سقوط صدام هرروز وسایل خود از خودرو گرفته تا تیرهای برق و روشنایی قسمتی از قرارگاه اشرف و ..... را می فروشند، به گفته ی مهناز شهنازی حدود چندین میلیون دلار سازمان از این محل درآمد داشته است . این خودرها و ادوات فروخته شده را یک زمانی وزارت دفاع عراق به سازمان بخشیده بود .

دستگیری مریم رجوی در خرداد سال ۸۲ در اور سورواز فرانسه و پیدا شدن نزدیک به ۱۰ میلیون دلار خیلی از حدس ها را قوی کرد که سازمان این همه وجه را از کجا آورده است . می توان در این بین به غارت اموال عمومی مردم عراق در زمان سقوط صدام توسط سازمان اشاره کرد .

در جایی دیگر با خرید بسیار تکان دهنده، خودروهای دولتی عراق را به اشرف آورده و بعد از رنگ زدن به بازار عراق فروختند که یک سری از این خودروها در قرارگاه موجود است . بعد از اعلام شورای حکومتی عراق مبنی بر مصادره ی اموال سازمان بعد از مدت مشخص سازمان مبادرت به تغییر مالکیت اسناد اموال به نام افراد مورد اعتماد خود کرد .

حتی سازمان نفرات مورد نظر را توجیه می کرد اگر زمانی سوالی پرسیده شد بگویند از پدرم به من رسیده است و..... . این پول ها به سه طریق به خارج حواله می گردید :

- ۱- از طریق خانواده هایی که از اروپا به ملاقات می آمدند .
- ۲- از طریق مادرانی که اعضای خانواده اشان را از دست داده بودند .

۳- با استفاده از هواداران که به عنوان پیک عمل می کردند.

داستان انتخاب مریم عضدانلو به عنوان رئیس جمهور منتخب شورای ملی مقاومت برای آینده ی ایران:

در سال ۱۳۷۲ سازمان برای این که بتواند به لحاظ سیاسی تضادی را با جمهوری اسلامی ایجاد کند و قانون اساسی نظام را زیر سوال ببرد، مبادرت به معرفی مریم برای ریاست جمهوری نمود چراکه در قانون اساسی ایران زن نمی تواند رئیس جمهور باشد. در جلسه شورابا وجود مخالفت ها و بعد از ۴ روز این توافق به عمل آمد و توسط رسانه ها اعلام گردید.

این تاکتیک برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ طراحی شده بود از سویی در ایران اعلام شده بود که همه گروه های سیاسی می توانند کاندیداهای خود را معرفی کنند. سازمان قصد داشت با این نقطه ضعف قانون اساسی و با مساعدت سازمان ملل متحد وارد عمل شود. انتخاب آقای خاتمی در همین انتخابات آن هم با استقبال جوانان سیلی محکمی بر سازمان بود سازمان در داخل تشکیلات با مشکلات فکری و سیاسی اعضا مواجه شد و نشست ۷ روزه توسط خود مسعود گذاشته شد. تا بتواند افراد را از بی آیدنگی سیاسی نجات بخشد. و چون اخباری جسته گریخته از اجرای اصلاحات در ایران به گوش می رسید مسعود نتوانست افراد را از سردرگمی نجات دهد.

این ضربه سیاسی سه مورد را در تشکیلات روشن کرد:

- ۱- تبلیغات دروغین سازمان علیه جمهوری اسلامی در تشکیلات، هیچ پشتوانه ای در ایران ندارد. و همگان در سازمان به نتایج سیاسی کذب سازمان پی بردند.
- ۲- به لحاظ ایدئولوژیکی نیروهای موجود در قرار گاه اشرف از واقعیت انتخاب آقای خاتمی متأثر و دیگر به خواسته های سازمان اهمیت نمی دادند. این ضربه به سازمان در نشست های بنده جمع و جور شد که در آن مهوش سپهری با بیان حرف های رکیک به بچه ها، همگان را مجبور به پذیرفتن خواسته های سازمان کرد که از بچه ها تعهد کتبی گرفتند.
- ۳- اعزام پراکنده به ماموریت های مرزی و داخل کشور صرفا برای خروج نفرات از سردرگمی سیاسی و فکری بود. سازمان با این عملیات ها تقریبا توانست نفرات را سرپا نگهدارد.

### ماموریت های مرزی و داخل کشور:

بعد از انتخاب آقای خاتمی در سال ۷۶ سازمان برای این که جلو اصلاحات را بگیرد و ایشان را به جهت سیاسی بسوزاند دست به یک سری اقدامات تروریستی و نظامی زد که با پشتیبانی دولت عراق انجام می شد. با حمایت صدام حسین در این برهه از زمان سازمان ۵ قرارگاه جدید مثل همایون در العماره و حبیب در بصره و جلول و مقر فرماندهی در سعیدیه ساخت. خاطراتی از لحظات اسارت توسط نیروهای عراقی:

- ۱- در ۱۳۶۷/۴/۲۱ در منطقه ی عملیاتی دهلران به اسارت نیروهای عراقی درآمده و به اردوگاه موصل ۳ منتقل شدم. یک ماه بعد بود که صلیب سرخ به ملاقات ما آمد. فضای اردوگاه به جهت تضاد ترک و فارس از یک سو و عرب ها از سویی دیگر نامناسب بود.
- ۲- فشار عراقی ها بر غیرعرب ها به شدت زیاد بود.
- ۳- تلویزیون اردوگاه روزانه یک ساعت برنامه ی سازمان را پخش می کرد ضمن این که سازمان با مراجعه به اردوگاه ها و تبلیغات نشریه خود را پخش می نمود.
- ۴- به جهت فشارهای صنفی و دور شدن از فضای کتک کاری عرب و عجم و عراقی ها، با حضور خود مهدی ابریشم چی در اردوگاه ما و تبلیغات و ادعاها و این که اگر پیش ما باشید تا دو سه ماه دیگر آزاد می شوید پیشنهاد سازمان را برای پیوستن به آن ها پذیرفتم.
- ۵- بعد از ۶ ماه از حضورم در قرارگاه اشرف فهمیدم از اسارتی به اسارتی دیگر درآمده ام.

- ۶- دیدن طلاق مریم از مهدی ابریشم چی و سپس ازدواجش با مسعود همه و همه افکارم را مشوش می کرد و قبول این ها را محال می پنداشتم.
- ۷- با شروع جنگ کویت سازمان با فهمیدن این مطلب که ما اسرا دنبال فرصت طلایی برای گریختن هستیم برای ما نشستی در سالن اجتماعات گذاشته و فیلمی را به نمایش گذاشت که اسرای مراجعت کرده را در مرز خسروی کتک می زنند و یا صحنه ی اعدامی را به نمایش گذاشت که ادعا شد نفر آزاد شده از سوی ما است.
- ۸- در زمان حمله ی کویت من دریگان مهندسی و مسئول یک لودر بودم تادر صورت بمباران در محل حاضر باشم ،تا این که جنگ تمام شد و سازمان این را به همگان تبریک گفت.
- ۹- مهدی ابریشم چی در نشست دیگری با ما اسرای پیوسته کمی قبل از آمدن صلیب سرخ چنین گفت : صلیب نمی تواند برای شما کاری بکند فقط می خواهد مطمئن شود شما چه وضعیتی دارید من به شما توصیه می کنم سرنوشت خودتان را با اعدام در ایران گره نزنید . صلیب از ما می خواست برای ماندن در قرارگاه اشرف و رفتن به ایران یکی را انتخاب نماییم وما باباور کردن حرف های مجاهدین در مورد آزار و اعدام اسرای با وضعیت شبیه به ما مرتب فرصت های طلایی را برای پیوستن به خانواده از دست دادیم.

### تنظیم رابطه ی سازمان با اسرای پیوسته:

- تنظیم رابطه ی سازمان با اسرای که خود سازمان در عملیات ها گرفته بود و یا اسرای که از اردوگاه های اسرای ایرانی در عراق به سازمان پیوسته بودند:
- ۱- به طور مساوی این نفرات را زیاد خودی نمی دانست و اصطلاح اردوگاهی را برای این ها به کار می برد.
  - ۲- فقط برای کارهای اجرایی و جاری از این ها استفاده می کرد.
  - ۳- دید بی اعتمادی در سپردن کارها همواره برای ما مشخص بود.
  - ۴- مهوش سپهری (نسرین) می گفت ما می دانیم که شما از روی ناچاری به سازمان روی آورده اید.
  - ۵- با خاتمه ی جنگ و تحویل اسرا از سوی دوکشور سازمان تبلیغات سوء را برای عدم بازگشت اسرا به کار بست مثلا نفراتی که از سازمان به طور تکی برگشتند اعدام شده اند و.....
  - ۶- سازمان با وجود تحویل گرفتن کارت صلیب برای اسرای پیوسته، از ترس بیرون رفتنشان از تشکیلات هیچ موقع کارت را به نفرات تحویل نداد.
  - ۷- مسعود و مریم بارها می گفتند رهبری از بالا برای نفرات هزینه می کند اما در خروج همین نفرات از تشکیلات و پیوستن آن ها به کمپ امریکایی ها سازمان حتی مانع از بردن وسایل شخصی آن ها شد ادعاهای واهی و انسان دوستانه ی رهبری خیانت کار سازمان به واقع جز دروغی بزرگ چیزی دیگر نیست.
  - ۸- سازمان برای ما درکمال ناباوری اعضای خانواده مان و شاید خیل مردم، نامردانه برچسب لات و لمین به کار برد.

### جنگ ایران و عراق:

موارد زیر در این رابطه قابل تامل می باشد:

- ۱- مسعود در بحث نشست ها بارها متذکر گردید ما از اول رابطه خوبی با عراق داشتیم و شروع جنگ هم تاثیری روی آن نگذاشت.
- ۲- روابط اطلاعاتی سازمان با دولت عراق حتی قبل از دیدار طارق عزیز با مسعود در پاریس برنفرات داخل سازمان پوشیده نیست .
- ۳- تحویل اطلاعات مرزی و داخل کشور به ارتش عراق برای هدف یابی موشک های دوربرد و.... بعدها جزو رسالت های یگان های نظامی سازمان بوده است.

- ۴- مسعودرجوی بارها در نشست های داخلی به پیروزی در کسب اعتماد از دولت عراق می نازید و ادعا می کرد هم اکنون رزمندگان بدون مشایعت نفرات دولت عراق از مرز گذشته و سپس بر می گردند.
- ۵- در تمامی مانورهای حوالی سال ۶۶ به بعد نفرات برجسته ی ارتش عراق حاضر بوده و اظهار نظر می کردند.
- ۶- سازمان در محدوده ی زمانی آتش بس اطلاعات آرایش نظامی ایران را در اختیار ارتش عراق داده و عراق نیز آرایش پاسگاه های خود را بدین گونه تغییر داد.
- ۷- زمانی که در سال های ۷۸-۷۹ من در جنوب عراق در نزدیکی فکه بودم . بعد از عملیات شناسایی با حضور دو نفر از نمایندگان ارتش عراق اطلاعات حاصله در مرز تحویل فرمانده سپاه ۴ عراق داده شد
- ۸- با وجود قرارگرفتن سازمان در لیست تروریستی و موجود بودن دفتر شورا در نزدیکی کاخ سفید مشخص است سازمان برای فروش اطلاعات مربوط به منافع ملی ایران همچنان سینه چاک می کند.

### زندگی روزمره در قرارگاه اشرف:

به سه بخش تقسیم می شد:

- الف - در شرایط عادی.
- ب - در وضعیت نزدیک به اجرای نشست های حساس سازمان.
- پ - در شرایط خاص سازمان در مواجه با وضعیت های بین المللی مثل موضوع ایران.

الف - شرایط عادی:

در طی ۲۴ ساعت معمولا ۶ ساعت استراحت داشتیم و برای هر هفته دوبار نگرهبانی دوساعته داشتیم .

-بیداریاش ۵/۳۰

-انجام کارهای فردی و صبحانه ۶/۳۰

-انجام کارجمعی ۷/۰۰

-برای بقیه ساعات از ۷ صبح تا ۲۳ شب مطابق برنامه ریزی انجام شده کار انجام می شد.

• راس ساعت ۷ صبح برنامه قرائت یگانی دستور روز بود که بر سه محور استوار بود:

- ۱- کارهای جاری مانند سرویس(دستشویی) و انجام کارهای قرارگاه.
  - ۲- برگزاری کلاس های آموزش نظامی . با هدف پرکردن برنامه روزانه افراد و القاء نظم نظامی به نفرات و جلوگیری از یک نواختی تکرار کارهای دیگر قرارگاهی.
  - ۳- برگزاری کلاس ها توسط استادان و مربیان عراقی . به این کلاس ها نفرات باهوش و تیز و منضبط فرستاده می شد تا وجهه خاصی از نفرات توسط مربی عراقی به مسئولین ارتش عراق گزارش شود؟؟ . این مربیان معمولا سروان به بالا و تیپ های استخباراتی فیلق (سپاه) دوم عراق بودند .
  - ۴- انجام کارهای اداری بیرون از قرارگاه : یک سری از نفرات مسئول کارهای اداری - معاونت ها و ستادها از قبیل تعمیرات زرهی و خودروهای چرخ دار و سلاح ها و مهمات بودند.
- افراد برای این کارها در قیاس با کارهای دیگر انگیزه داشتند زیرا تخصصی را یاد می گرفتند و هم با اتمام ساعات کار اداری در اختیار خودشان بودند ضمن این که از ساعت ۱۸ تا ۲۰ نیز ورزش اجباری را انجام می دادند.

با وجود انگیزه ی سازمان برای بهره برداری از ورزش جمعی معمولا نفرات دنبال ورزش های فردی خود می رفتند این تضاد منافع سازمان و نفرات باعث شده بود تا سازمان گاهی از موضع زور به میدان بیاید که نفرات نیز با حربه فقط حضور در ابتدای ورزش یعنی آمار حاضر شده و سپس جیم فنگ می شدند.

بعد از ورزش نماز(معمولا در ماه رمضان)- شام و جمع آوری (یعنی مرتب کردن میزها و شستن نوبتی و یگانی دیگ های غذا ) بود . از ساعت ۲۱/۳۰ تا ۲۳/۳۰ نشست های عملیات جاری شروع می گردید.

ب - وضعیت سازمان در نزدیکی نشست های حساس:

وقتی که در سازمان نشست های رهبری انجام می شد یک ماه مانده به آن هیات های اجرایی سازمان تغییراتی در برنامه روزانه نفرات می دادند . و برنامه ها فشرده و بعضی از برنامه ها کنسل می شد . با دجال گری وقت نشست های روزانه را کم می کردند تا تضادهای نفرات بیش تر شود و در نشست ها حرف ها برای بیان زیاد تر و عقده ها بیش تر خالی شوند.

ضمن این که حربه ی خوبی برای مسئولین نشست ها هم بود . یک هدف دنبال می شد در هر حال مقصر سازمان نیست و نکرده های نفرات و به عبارتی کم کاری نفرات است. مریم در این زمینه ادعا می کرد اگر شما مطابق حرف های مسعود و من عمل نمایید جمهوری اسلامی را در عرض یک سال سرنگون می کنیم. مسعود این دسیسه ی خود را تا سال ها پیش توسط مهوش سپهری معروف به نسزین انجام می داد و نسزین زبان مسعود بود و عینا نقشه های شوم رهبری را با زبان و دست او برای نفرات له شده محقق می ساخت . بعد از نشست ها با دجال گری چنان فضای روابط تشکیلاتی را می چرخاندند که معمولاً تضادها بسیار کم می شد و به این نحو ادعا می شد تشکیلات قدرت حل و فصل تضادها را در آنی ترین زمان ها داراست . البته اثرات این نشست ها مقطعی بود و نفرات مجبور بودند دستاوردهای نشست را اثبات کنند ولی بعد از مدتی همان نفرات نماز هم نمی خواندند و بدین گونه اعتراض خودشان را به جبرهای تشکیلاتی پیام می دادند .

پ - وضعیت سازمان در شرایط سیاسی بین المللی به خصوص ایران:

از این شرایط سازمان برای فعال نمودن نفرات استفاده کرده و تلقین می کرد بهترین فرصت برای سرنگونی است . مثلاً بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر سازمان با اعلام وضعیت فوق العاده چنان فضای ساختگی برای تحرکات بی نتیجه ی نفرات در کارهایشان ایجاد نمود که نفرات حتی برای اعلام بیماری شان اقدام ننموده و حتی از کارهای فردی نیز غافل می ماندند.

هدف فردی افراد این بود شکست بعدی سازمان زیر سر نفرات خالی نشود هدف پست و اساسی سازمان در این زمینه ایجاد فضایی که شرایط محفل زدن با توجه به انباشت کارها ممکن نباشد برای نفرات فرصت قرائت اخبار سانسور شده بولتن سالن غذاخوری نیز فراهم نمی شد .

سازمان بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی با یک بحران در تحلیل های سیاسی درون تشکیلاتی مواجه گردید لیکن با الصاق موضوع تظاهرات دانشجویی سعی در ترمیم این نقایص درک خود از واقعیت های سیاسی بود . البته سازمان با گرد و خاک بلند کردن در تشکیلات و این که اثرات یک انقلاب مردمی دیده می شود شروع به آماده سازی های زرهی نمود .

تغییر سازماندهی ها این القاء را در نفرات قوی تر می کرد و برگزاری نشست های رهبری برای اخذ تعهدات از نفرات مکمل آن می شد . با عدم تحقق شعار آ ۷۷ که از سوی مسعود مطرح شده بود شعار بادکنک بند سین یعنی سرنگونی هوا شد . توسل به عملیات بی نتیجه ی مرزی در ۴ سال اول ریاست آقای خاتمی برای جلوگیری از پراکندگی فکری نیروها از این منبعث می گردید .

عملیات نامنظم در اواخر سال های ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ و سپس انجام مانورهای سالانه برای پوشش دادن به تبلیغات داخلی خود و سرپا نگه داشتن نفرات به شمار می آمد .

حضور خود مریم در مانور طلوع و یا حضور مسعود در مانور سیمرغ همه بیان گر ارتزاق داخلی سیاسی سازمان برای تبلیغات موثر و اظهار وجودی در میان معدودی خبرنگار خارجی محسوب می گردید.

بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی دیگر مسعود جمع بندی اساسی در نشست های خود نمی کرد از طرفی مراجعت مریم به عراق باعث شده بود همه چیز تکراری و حرف جدیدی در سازمان مطرح نشود .

پخش گل و شیرینی از سوی مریم در نشست ها دقیقاً اوج درماندگی سازمان را در پیش برد استراتژی سازمان نشان می داد که چیزی جز سوار شدن بر عواطف و احساسات برای حفظ نفرات باقی نمانده است .

زمانی مسعود ادعا داشت من انقلاب ایدئولوژیک را به وجود آوردم تا به ابرقدرت ها متکی نباشم پس هرکس با من نباشد با ابر قدرت هاست . درحالی که اکنون می بینیم مسعود خود بازی خورده و موجب بگیر امپریالیسم امریکا گردیده و گند استراتژی مسلحانه اش او را از آستین دشمن ایران یعنی صدام حسین درآورد.

سازمان برای مقابله با تاثیر روند اخبار بر اعضای خود بعد از سال ۶۸ به تدریج اخبار بولتنی و خودساخته را جایگزین دستیابی نفرات به اسباب کسب خیر نمود در سال ۱۳۷۲ سازمان به طرح انقلاب اداری چنان فضای کار برای نفرت پدید آورد که نفرات برای خواب چند ساعته لحظه شماری می کردند و مسئولین ادعا می کردند شما برای شهید شدن آمده بودید پس تا لحظه شهادت بایستی کار بکنید.

که البته بعد از این دوره همان کارهای کرده شده تکرار و مشخص گردید سازمان همه را برای پر کردن اوقات و عدم رساندن اخبار به همدیگر سرکار گذاشته است.

اقدام رذیلانه مسعود از زنان به عنوان آبدارچی و... شعارهای به واقع دروغین اش را برملا می ساخت و این را همگان می دانستند لوس بازی های او موقع صحبت با زنان و به اسم کوچک صدازدن های او و یا به تنهایی حضور در قرارگاه زنان داشتن ویا اداو اطوارهای او موقع رزمندگی شدن مرضیه همه و همه از بی هویتی اسلامی او خبر می دهد .

عدم حضور مسعود درمیان نفرات سازمان و حتی عدم ارسال پیام های داخلی برای اعضا، نشان گر آنست که سازمان حرفی برای گفتن ندارد . اظهارات خائنانه حسین مدنی از مسئولین سازمان در قبال جدانشدگان . سرباز جمهوری اسلامی خواندن آن ها جز دست و پا زدن های بی حاصل برای سازمان نیست . این رذالت زمانی برای حرکت دانشجویی نیز عملی می شد مثلا رجوی در نشست های داخلی دانشجویان را بچه سوسول می خواند.

### ارتباط سازمان با دولت صدام حسین:

۱- در ملاقات مسعود با طارق عزیز، نفرات بالای سازمان حضورداشتند ضمن این که سازمان خوددارای مترجم بوده و مترجمینی را هم به عنوان سیستم حفاظت حاضر کرده بود.

۲- مسعودرجوی ادعا می کرد رابطه ی ما با عراق همانند رابطه ی دو دولت است و حتی پرچم ایران به این خاطر در قرارگاه برافراشته شده است و عراق فقط به ما زمین داده است ما فاکتور و قباله ی همه چیز را داریم وی در سال ۷۶ گفت من در ملاقات با سید رئیس (صدام) قول گرفتم که سلاح های غنیمت گرفته شده ازایران را به سازمان بدهد که این کار در شهریور ۷۶ انجام گردید . دردفتر مرکزی سازمان پایگاه جلال زاده فرد اطلاعات عراق همواره برای هماهنگی های بیش تر حضور داشت.

۳- در بخش روابط با عراق بعدها معصومه ملک محمدی، مسعود کلانی، سعید مهدوی ، محمد اسکندری ، فرامرز ، نسرین ، ثریا شهری ، سوسن و سپیده ابراهیمی نیز حضور پیدا کردند .

۴- بیژن تهرانی از مسئولین قرارگاه ما نفرات ارتش عراق را برای آموزش می آورد.

۵- بین سال های ۷۲ تا ۸۰ بیژن تهرانی در قرارگاه حبیب مسئول روابط بود . ودر سال های ۷۷ تا ۸۰ نیز فرامرز و محمد اسکندری در قرارگاه همایون به عنوان رابط کار می کردند.

۶- زمانی که ما درفیلق (سپاه) دوم بودیم تمامی سلاح هایمان را از ارتش عراق تحویل می گرفتیم.

۷- قبل از هر دریافت بزرگ محموله، سلاح یا زرهی مسعود به ملاقات صدام می رفت و سپس نیروها بری آوردن آن ها به محل های مربوط مثل تعمیرگاه تاج و انبار مربوط در آن محل می رفتند.

۸- زمانی که در سال ۷۳ قطع برق عراق بسیار زیاد شد مسعود از صدام خواست موضوع قرارگاه اشرف خارج از قطع برق قرارگیرد.

۹- درسال ۷۳ یک گردان تعمیرات فیلق ۲ در اشرف مستقر و موتورهای نو به جای موتورهای خراب تانک ها جایگزین می نمودند.

۱۰-رابط سازمان همه کارهای هماهنگی با عراقی ها را انجام می داد.

۱۱- قباد سعید و ثریا به عنوان مسئول از مرکز سپاه دوم مربی آموزش می گرفتند .

۱۲- همچنین عراق به وسیله ساختمان روابط خود در جلوی درب ورودی اشرف ارتباط نزدیک با مسئولین سازمان داشت . که مهدی ابریشم چی و یا عباس داوری این هماهنگی را انجام می دادند . از سال ۶۹ تا ۸۰ فرماندهان آموزش سپاه دوم گارد ریاست جمهوری عراق برای آموزش به قرارگاه تردد می نمودند

۱۳- آموزش رانندگی تانک ها ، نفربر ، مخابرات ، اداری ، خودروهای سنگین ، پیاده، تکاوری ، رزم انفرادی، فرماندهی ، تاکتیک فرماندهی و تعمیرات خط ۱ و ۲ و ۳ توسط عراقی ها طی این سال ها اجراء شد.

۱۴- برای آموزشی مهندسی فردی به نام سروان سامی مسئول تعمیرات سپاه فوق از ارتش عراق می آمد . و سروان حامد برای آموزش های مین ؛ مین یابی و مین کوبی حضور داشت و برای آموزش پل های شناور سروان جاسم انجام وظیفه می کرد.

۱۵- یک گردان تعمیرات لجستیکی از سپاه دوم ارتش عراق همواره در قرارگاه اشرف مستقر و کارهای سازمان را حل و فصل می کردند . برای تعمیرات اساسی خودروهای سازمان به محلی ارتش عراق در نزدیکی نجف برده می شدند.

۱۶- برای دست یابی به قطعات نیز به محلی در نزدیکی التاش و فرودگاه البکر که وسایل غنیمتی استقرار یافته بود استفاده می گردید.

۱۷- تا سال ۷۲ بعد از خروج از قرارگاه اشرف یک افسر عراقی نیز می آمد که بعدا این موضوع رفع گردید و موقع عزیمت به مرز یک افسر عراقی حضور داشت.

۱۸- برای هر اکیپ اعزامی به مرز، درجه داری هم می آمد سازمان سعی داشت موضوعات عملیات ها را درجه داران نفهمند ولی در هر حال تمامی گردان ها و گروهان های عراقی منطقه ی فوق از اعزام ما مطلع و ما بادست باز از منطقه ی استحقاقی آن ها استفاده می کردیم.

۱۹- اطلاعات به دست آمده بعدا از طریق ستاد ارتش آزادی بخش به عراقی ها ارائه می شد.

۲۰- به خاطر عدم ایجاد سوال برای نفرات درجه دار عراقی و این که ذهنیت برای عبور نفرات تیم با وجود خاتمه ی جنگ ایران و عراق ایجاد نشود مواد غذایی به آن ها داده و سرشان را گرم می کردیم.

### سوابق خودکشی در سازمان مجاهدین:

با وجود اتفاقات زیاد از این دست و در واقع تحقق صورت های متفاوت خودکشی در تشکیلات، من فقط به مواردی چند و گوشه هایی از آن ها واقف گشته و مطلع و می توانم به شرح زیر به توضیح آن ها بپردازم:

۱- کامران بیات:

۱- وی در قرارگاه حبیب در حول و حوش شرایط دوم خرداد و با توجه به وضعیت سیاسی تشکیلاتی آن موقع در یک نشست جمعی با برخورد سخت و ضدانسانی مسئولین سازمان و نفرات بی اراده جمع قرار گرفته و در عرض ۲ روز به جهت فشارهای روحی وحشتناک جان می سپارد . سازمان ادعا می کند علت مرگ استعمال بیش از حد دخانیات از سوی کامران بوده است.

۲- حجت عزیزی:

۳- وی نیز یکی از افراد فریب خورده ای بود که دیگر راه برگشتی را برای خود تصور نمی کرد، ضمن این که در تشکیلات مرتب تحت فشارهای روحی بوده و هر دم به او برجسب تن پرور و... می زدند به جهت انتقادهای غیرواقعی یکی از فرماندهان علیه او در نشست های تفتیش عقاید تحت عنوان عملیات جاری وضعیت روحی او صد چندان وخیم تر شده وزمانی که در داخل خودرو گشت حضور داشته به سر خود شلیک می نماید.



۴- آلان محمدی:  
۵- وی دختری ۱۷ ساله با آرزوهای بسیار زیاد بود که در تشکیلات به جهت سرکوب فرقه ای سازمان تحت این عنوان که چرا موقع حرف زدن با فلان پسر جوان کمی تبسم بر لب ات بود و هدف ات از این کار چه بود سر پست نگهبانی بر اثر شدت فشارهای روحی روانی به خود شلیک می نماید.

۵- خدام گل محمدی:  
۶- وی از اسرای پیوسته به سازمان بوده که در جریان نشست های ضدانسانی برپا شده از سوی سازمان در سال ۱۳۷۹ و در قرارگاه باقرزاده بر اثر برخورد سرکوب گر مسئولین سازمان و جمع تحریک شده، به واسطه ی انتقادات غیرواقعی مبادرت به آتش زدن خود می نماید که بعد از انتقال به بیمارستان جان می سپارد.

۶- کریم پدرام:  
۷- وی از اسرایی بود که توسط خود سازمان قبلا به اسارت گرفته شده بود که در جریان حضور در داخل خودرو و در یک مأموریت در ۲۰ کیلومتری شهر خالص در عراق مبادرت به شلیک به خود می نماید

قابل ذکر است براساس دستورالعمل های سفت و سخت سازمان اصلا محال بود کسی مبادرت به مسلح کردن اسلحه خود نماید لذا ادعاهای سازمان مبنی بر شلیک تیر نا خواسته جز دجال گری چیز دیگری نمی باشد و این سرنوشت انسان های زن و مردی بود که مرتباً در قرارگاه اشرف تکرار ویر سینه تاریخ حک می گشت . این سازمان از هیچ روشی برای برخورد قهرآمیز برای حتی منتقدین خود کوتاهی نکرده است در سال ۱۳۸۲ با عنوان بازگرداندن چند نفر از بچه های بلوچ که حاضر به ادامه حضور در سازمان نبودند علی الظاهر با عنوان خدمت آنان را به سر مرز منتقل و از پشت آنان را به رگبار می بندند که یک نفرشان به درنهایت خود را به مرز و ایران می رساند.

شکنجه و زندان:  
جدایی از سازمان حدوداً بعد از جنگ خلیج ۱۹۹۲ شروع شد، اصرار بر قبول طلاق اجباری همسر و شوهر این موضوع را شدت داده بود ولی سازمان به نوعی این نفرات را در ساختمان های مشخصی تحت فشارهای روحی و جسمی نگه داشته و از انواع شکنجه ها برای آن ها ابایی نمی کرد.  
۱- خیلی از نفرات به خاطر ترس ایجاد شده از درخواست جدایی خود منصرف می شدند. نفرات نترس نیز از سوی تشکیلات ابتدا در:

-محل یگان های خود . در این مرحله طرف یک دست کتک می خورد و به اتافی راهنمایی می شد تا گزارشی علیه خود مکتوب نماید . در صورت تمارض وی را به مقر ستاد می بردند و ریل توهین و کتک ادامه پیدا می کرد.

-زندان های قرارگاه اشرف . بعد از مراحل بالا نفر به زندان در شرق قرارگاه اشرف منتقل می گردید . مسئول زندان در آن سال ها ابوالقاسم رضایی بود .

۲- از زمان اعلام رسمی و اجباری سازمان برای قبول بند الف ( طلاق ) ضرب و شتم نیز شروع گردید .

۳- تهدیدهایی مثل اگر تورا بکشیم کسی خبردار نمی شود و..... به نفرات در حین اعمال شکنجه گفته می شد

۴- سازمان از زبان مسئولین ادعا می کرد شما باید از طریق ایجاد فشار به تن و احدتان (بعبارتی رفیق) او را از جدا شدن از سازمان مانع شوید . شدت این فشارها گاهی تا حدی بود که نفرات مبادرت به خودکشی می کردند : حجت عزیزی - کامران بیات نمونه هایی از این نفرات بودند.

- ۱- اگر نفر در همان ابتدا با وجود گول خوردنش اصرار به جدایی و ترک سازمان می کرد بلافاصله به واحدهایی خاص برده شده و برچپ نفوذی به او زده شده و تحت فشار قرار می گرفت دو نفر شخص عرب زبان هم برای ایجاد فضای خاص نزد آنان برده می شد .
- ۲- ضداطلاعات سازمان از سال ۷۳ و با انتقال نفراتی همچون اکبر صمدی ، حمزه طوماری ، نادر نادری ، میرحسین مرتضوی، امیررحیمی ،حسین بذریور ، حمید فلاح و..... به واحدهای خاص آغاز به کار کرد سازمان بعضی از این ها را با شک بر نفوذی نظام بودن تحت فشار گذاشت .انواع شکنجه ها براین ها اعمال شد تا سازمان از سلامتی آن ها اطمینان پیدا کند
- ۳- بتول رجایی ، حسن نظام ، جنت ، سیدمحمد سادات دربندی و..... از عناصر اصلی این ماجرا بودند

### ترور و خشونت:

- ۱- جمع آوری سلاح با سرقت سلاح از پادگان های آزادشده روزهای سرنگونی شاه شروع گردید.
- ۲- با شروع فاز نظامی سازمان به ترور سرانگشتان نظام روی آورده و سعی در یک سره کردن حکومت نمود.
- ۳- تحلیل سازمان این بود به ازای ترور یک نفر سه نفر از دست می رود.
- ۴- مسعود در نشستی از خاطرات انجام عملیات فروغ چنین گفت : صاحب خانه (صدام) مارا نیمه شب از قرارگاه اشرف فراخوانده و اطلاع داد ما در عرض چندروز می باید با جمهوری اسلامی قراردادآتش بس را رسماً امضا نماییم من درخواست کردم عراقی ها ۸ روز آن را به عقب بیندازند از پایگاه جلال زاده به مریم در اشرف تماس گرفته و خواستم ارتش را آماده کند .
- ۵- عملیات های نامنظم در پایان هر سال صرفاً خوراک مسعود برای نشست ها و جمع بندی آخر هر سال بود تا ادعا نماید راه برای سرنگونی نظام همچنان باز است.
- ۶- سازمان در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی با خمپاره باران ها و ترور شخصیت هایی همچون صیاد شیرازی و لاجوردی سعی در به بن بست کشاندن فضای اصلاحات موجود در ایران را داشت.

### آموزش های تروریستی سازمان:

- ۱- برای این آموزش ها می توان به سوابق آموزش های سران سازمان در سازمان الفتح در قبل از انقلاب و آموزش در جنگل های شمال ایران و سپس منطقه کردستان اشاره نمود.
- ۲- قرارگاه سردار در کردستان ایران مرکز آموزش های تروریستی بوده که زیر نظر کارشناسی سرگردپیوسته ارتش ایران انجام می گردید.
- ۳- این آموزش ها ابتدا به نفرات بالای سازمان و از طریق آن ها به نفرات پایین انتقال داده می شد.
- ۴- بعد از جنگ کویت عملاً فرماندهان سپاه دوم عراق برای آموزش های ویژه به قرارگاه اشرف می آمدند
- ۵- آموزش های عملیات نامنظم زیر نظر عراقی ها در محل اشرف بزرگ برگزار می گردید.
- ۶- آموزش ها عبارت بودند از : خمپاره زنی ، بمب گذاری ، تله گذاری ،آرپی جی زنی، عملیات با موتور سیکلت و ....

۷- موقع عبور به داخل ایران نفر اطلاعات ارتش عراق نفرات تیم سازمان را تا مرز همراهی می کرد.

۸- وسایل پیشرفته مین یاب ، عینک دید در شب ، پوتین ضدمین وحتی نقشه میداین مین توسط دولت عراق در اختیار سازمان گذاشته می شد.

۹- توسط همین تجهیزات یک شبه تا عمق ۱۳۰۰ متر معبر در میدان مین باز می کردیم.

### شیوه های فریب سازمان:

مهدی ابریشم چی یک بار دریکی از نشست ها در قرارگاه اشرف می گفت در زمان شاه یک بار من برای جذب نیرو به نوری گفتم آیا حاضر نیستی در راس یک سازمان قرارگیری ؟ وبه رهبری یک کشور برسی؟ ..... و نفر را این گونه تحت تاثیر قرار دادم . ویا در مواردی براساس منافع مان نفر را به جنوب تهران برده واو را شیفته خود می نمودیم.

درابتدای انقلاب نیز تلاش های اولیه برای جذب نفرات با شعارهای عدالت جویانه و اسلام خواهی و ترقی خواهانه انجام گرفت . به تدریج تاثیر خواسته های تشکیلات از نفرات به اعضا تفهیم شد و آن گاه بعد از فاز سیاسی با شروع اقدامات مسلحانه با فرمان همه مخفی شوند نفرات موظف شدند دستور تشکیلاتی را رعایت نمایند .

مهناز شهنازی می گفت زمانی که من در بعد ۳۰ خرداد در خرم آباد بودم با دستور مخفی شوید بدون پرسیدن چرایی آن دستور را انجام دادم.

البته با این مخفی شدن نفر به طور کیفی نقطه عطفی را در بریدن از خانواده انجام می داد و بلاشک زمانی چشم باز می کرد و می دید سر از کردستان درآورده است.

ازدواج مسعود و مریم گره گشای فریبنده ای برای نفرات هوادار خارج بود که با چتر فریب ارزش گذاری بر زن سازمان توانست تعدادی از زنان و مردان را از اروپا کنده وه به منطقه عراق بکشاند. تشکیل ارتش آزادی بخش خود جذب نیرو و فریبی برای جذب نفرات مارکسیست بود که سازمان با دجال گری انجام داد ضمن این که خود این اسم، بار سیاسی خاص خود را داشت .

حتی در اواخر سال های جنگ ایران و عراق سازمان با گستردن دام برای کسانی که از سربازی به کشورهای همسایه ایران روی آورده بودند با تطمیع و پرداخت هزینه های متفرقه آن ها و این که برای رفتن به اروپا باید در UN با وصل به یک گروه سیاسی کار خود را رو به راه نمایند آن ها را با وعده اقامت کم به عراق می کشاندند.

فریب اسرای ایرانی زمان جنگ در اردوگاه های عراقی توسط عوامل سازمان با این بهانه که شما هموطن ماهستید به نزد ما برگردید و بعد از چندماه آزاد شوید خود نمونه های دیگری از دسیسه بازی های سازمان به شمار می آید.

مهدی ابریشم چی در جواب یکی از اسرا در سال های اول آمدن شان به اشرف گفته بود به من هم گفتند تا ۶ ماه به سازمان متعهد خواهی بود ولی الان می بینم ۳۶ سال است در سازمان به سر می برم. در سال ۷۷ خود مسعود در یک نشست اظهار داشت باید به هر نحوی نفرات جدید را به سازمان بکشانیم . این نیت او بعدا در سال های بعد با به کارگیری قاچاقچیان عادی واخذ ۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال به ازای هرنفر برای سازمان تحقق یافت و نفرات جویای کار و عازم اروپا این گونه سر از اروپا در می آوردند.

کشاندن بچه های طلاق سازمان که در سال های ۶۸ و ۶۹ به آلمان برده شده بودند با انواع فریب و دغل ها تحت عنوان مسئولیت پذیری نوین تان در قبال پدر و مادر پیرتان و یا رهبری رزمندگان در قرارگاه اشرف !!؟ به عراق نمونه دیگری از شیوه های فریب سازمان بوده است.

### شیوه ی تبلیغات سازمان:

در سازمان دو معاونت برای این کار موجود است:

۱- معاونت اول در عراق حضور دارد و سیستم نشریه - رادیو و مصاحبه های انجام یافته در عراق را دنبال می کند . فرید سلمانی که از اول انقلاب در کار رادیو و نشریه است از مسئولین این کار به فرمانده ی زنی به نام ثریا شهری وصل است. این فرد. بریدن نکات مهم سیاسی برگ های روزنامه های داخل کشور و استفاده های تبلیغاتی - مصاحبه با نفرات داخل سازمان از اهم کارهای این گروه است.

سازمان در مقاطعی از جمله شکست صدام در جنگ کویت ویا دستگیری مریم در پاریس نشریه و رادیوی خود را بست تا رذیلانه با عدم موضع گیری علیه دولت صدام حسین بقای ننگین خود را با عدم دادن بهانه به امریکا و انگلیس در سرسپردگی به صدام به نمایش گزارد.

سکوت مطلق سازمان در زمان تسلیم سازمان به نیروهای امریکایی در عراق و یا دستگیری مریم در پاریس همه به شکست مطلق سازمان در مرحله سیاسی مربوط می شدند.

۲- معاونت دوم مربوط به کمیسیون خارجه تحت عنوان شورای ملی مقاومت (دراصل سازمان) می شود که مسئول آن با بهنام (سیدالمحدثین) است. دیدار با وکلا و نمایندگان مجالس خارجی و یا احزاب خارجی ، رابطه زدن با خبرنگاران و مسئولین شبکه های خبری مهم از اقدامات این معاونت به شمار می آید .

جمع آوری کمک مالی :

۱. مشخصا دولت عراق در تامین مالی سازمان و تشکیلات مستقر در عراق نقش اصلی را ایفا می کرد.
۲. به هرنحو مشخص بود سازمان به طور موازی شرکت هایی در بیرون عراق و احتمالا اروپا خریده و از منافع آن ها بهره می برد.
۳. سرازیر شدن امکانات مالی به سازمان از سوی دولت عراق تاحدی بود که مسئولان همواره می گفتند مشکل ما مالی نیست.
۴. سازمان از طریق جمع آوری مالی در خیابان های شهرهای اروپایی قبل از قرارگرفتن در لیست تروریستی نیز استفاده می نمود.
۵. مسعود خود بارها اذعان کرده بود که با پول های جمع آوری شده حتی نمی شود مخارج تبلیغاتی نفرات مالی را حل و فصل کرد.

### برخوردهای سازمان با خانواده ها:

۱- موضوع نوشتن نامه و یا تماس تلفنی با خانواده از سوی نفرات مستقر در قرارگاه اشرف خواب و خیال هم نمی توانست باشد.

۲- به تجربه در طی سال ها دیدیم حتی نفر فعال تشکیلاتی نیز با دریافت اولین نامه از سازمان جدا می شد.

۳- زمانی که پدرم در سال ۱۳۷۲ برای دیدنم به سرپل سازمان در ترکیه مراجعه کرده بود دست به سرش کرده و تا سال ها بعد که به طور شانس فیمیدم چنین اتفاقی افتاده سازمان حتی این موضوع را برایم مطرح ننمود.

۴- سقوط صدام حسین جنایت کار و تسلط امریکایی ها بر سازمان و خلع سلاح آن ها آب سرد را بر آرزوهای ننگین آن ها ریخت و تخم امید و رهایی را در دل ماکاشت.

۵- مهناز شهنازی از فرماندهان اف ام می گفت ملاقات با خانواده یعنی قطع از همه چیز.

- ۶- سازمان به صراحت می گفت خانواده ها توجیه شده اند و مارک مامورین وزارت اطلاعات را به پدر و مادرهای پیر ما می زد.
- ۷- سازمان رسماً گزارش کتبی ملاقات دوساعته ما را با خانواده مان می خواست.

### تلاش خانواده ها:

سازمان قبل از سقوط صدام تبلیغات ضد خانواده را به شدت به جهت ماهیت فرقه ای و فکری خود دنبال و اجرا می کرد مثلا کسی حق نداشت بگوید لحظاتی به فکر خانواد بوده و یا حتی به یاد آن ها افتاده است .

تا این که سقوط صدام حسین و حمله امریکا نزدیک شد و بر اثر فشارهای دولت ایران یک دفعه در بهمن ۸۱ سازمان ادعا کرد هر خانواده بخواهد می تواند با مهمان شدن برای سازمان به ملاقات فرزندانش بیاید . البته دولت صدام سر کار بود و بی شک سازمان شعار می داد.

تا این که صدام کنار گذاشته شد و خانواده ها به هر طریقی خود را به قرارگاه اشرف رساندند . سازمان غافل گیر شده بود به نفرات نشست داخلی گذاشته می شد و رهنمود این بود برای ملاقات دوم بگویید دیگر نیابند و اگر بار سوم آمدند شما به ملاقات آن ها نروید ???

سازمان می گفت نظام ما را با خانواده بمباران می کند . ترس سازمان انتقال واقعیت های بیرون به نفرات بود و به طور حتم نفرات به لحاظ سیاسی کله پا می شدند که عینا هم این گونه اتفاق افتاد . همین ملاقات ها کمر شکسته سازمان را خم تر کرد . و مطمئنا سازمان هزاران بار به بمباران واقعی راضی می شد تا آمدن اکیپ خانواده ها به قرارگاه اشرف .

دست خداوند این بار با درایت مسئولین موجب مراجعت صدها تن گردید و مطمئنا با دل گرمی خانواده ها به فرزندان خود در اشرف مراجعت مابقی هم عملی خواهد شد . ضمن این که ترس خانواده ها از مراجعت عزیزان خود دیگر وجود ندارد .

### فرزندان:

در جریان انقلاب درونی سازمان در سال ۱۳۶۸ و با انجام طلاق اجباری ازسوی رجوی اسم فرزند به فراموشی می بایست سپرده می شد.

بچه ها بعد از یک یا دو سال از طلاق به خارج و پایگاه های کثیف و وحشتناک و غیر بهداشتی در آلمان منتقل شدند . براین اساس بعد از سال ها پدر و مادر حق ارسال نامه را نداشت و فقط زمانی که از خارج نامه می رسید به مادر تحویل داده می شد . این ها ابتکارات مسعود رجوی خائن بود که برسر نفرات کوبیده شده فرود می آمد

...

او ادعا می کرد من رهبر عقیدتی شما هستم و فقط دوست داشتن در من خلاصه می شود . خیلی از این بچه ها در سال های ۷۷ به بعد با دسیسه سازمان و زیر فشار گزارده شدن مادران برای دیدار به اشرف آمده ولی دیگر راه بازگشتی را برای خود ندیدند.

### زنان:

زنان مستقر در قرارگاه اشرف به سه دسته تقسیم می شوند:

- ۱- زنانی که همسران آن ها هنوز در سازمان به سر می برد و این ها نیز فقط در زوایای دل شان منتظر مانده اند . این افراد عمدتا در کارهای دفتری و پشتیبانی قرار دارند .
- ۲- زنانی که معدود بوده و تشکیلات را تابوی خود می دانند . این زن ها عمدتا در رده های ارشد شورای رهبری قرار دارند همانند فهیمه اروانی - مهوش سپهری و... این ها از عوامل سرکوب در سازمان به شمار می آیند.
- ۳- دخترانی که از اول شوهر نداشتند و به خاطر ترس از موارد ناموسی را هی را جلوی خود نمی بینند . این نفرات را معمولا به مقرهای مردان نمی برند.

## نشست های سازمان:

همواره آن چه در این نشست ها (جلسات) برجسته بود بازی با کلمات بود. این نشست ها به صورت نشست های جمع بندی سالانه - سیاسی - سرفصلی - روزانه هفتگی و غسل هفتگی برگزار می شود.

### الف - نشست های جمع بندی سالانه:

- ۱- در آخر هر سال توسط مریم و مسعود برگزار می شد. موضوعات مورد تایید سازمان و محکومیت های نظام در آن طرح و به عنوان نقاط قوت سازمان برای همگان تبیین می شد.
- ۲- مسعود یکه تاز میدان بوده و مریم فقط گاه گاهی از وی تعریف و تمجید می کرد.
- ۳- مریم ادعا می کرد در صورت عدم وجود چنین رهبری حتما سازمان تابه حال از بین رفته بود.
- ۴- عباس داوری - جابرزاده و مهدی ابریشم چی نفراتی بودند که برای برانگیختن احساسات رده های پایین پشت میکروفن می رفتند.
- ۵- ازرن ها سوسن(عذرا علوی طالقانی) - مهوش سپهری - آذر - فرشته نیز اظهار وجود می کردند.
- ۶- در خاتمه خود مسعود از پیشرفت های ارتش در عرصه، صحبت به میان می آورد و این که چه قدر سلاح از دور خارج شده از صدام حسین تحویل گرفته ایم.
- ۷- یک سری براساس فشارهای فرماندهان یگان پشت میکروفن رفته و علیه خود و نکرده هایشان به ناچار سخن می گفتند و یک سری هم مکلف بودند در صورتی که کسی جلو نیامده بلند شده و از پیش برد کارها در برنامه ریزی مقرر شده حرف بزنند.
- ۸- اگر همان روز تحویل سال نو انجام می شد برنامه های ترانه و سرود نیز انجام می گردید.
- ۹- بعد از سه روز نشست عمومی دوباره در قرارگاه برگزار و حرف های مسعود ریز شده و تحلیل می شد و خواسته می شد که جمع نفرات برای تحقق خواسته های مسعود چه خواهند کرد.

### ب - نشست های سیاسی:

- ۱- بعد از خرداد سال ۷۶ این نشست ها معمول گردید. مسعود صحنه گردان این نشست ها بود. بعد از مدتی مقرر شد این نشست ها به صورت هفتگی در قرارگاه ها برگزار شود.
- ۲- در آن نشست ها گفته می شد رژیم با روی کار آوردن خاتمی جام زهر را نوشیده است.
- ۳- در این نشست ها به جهت عدم هضم شعار های سازمان علیه آقای خاتمی به واسطه سوالات زیاد در خصوص امکان شکست دولت ایشان عده های برجسته طرفدار خاتمی خورده و نهایتا کار به کشمکش وزدو خورد کشیده می شد.
- ۴- سازمان حداکثر تلاش خود را می کرد نفرات تناقضات سیاسی خودشان را بگویند هدف ارزیابی نفرات بود.
- ۵- سازمان در این نشست ها متوجه شد دیدگاه نفرات با دیدگاه مسعود که نهایتا رژیم صدور بحران کرده و جنگ دوباره شروع خواهد کرد متفاوت است.
- ۶- در سال ۷۶ این نشست ها بر سه تابلوی به شرح زیر بود:
  - استحالہ ی رژیم.
  - نظام همین طور مانده و خاتمی با محافظه کاران سازش خواهد کرد.
  - در غیر این صورت خامنه ای مجبور به صدور بحران خواهد شد.

### پ - نشست های سرفصلی (ایدئولوژیکی - تشکیلاتی):

- ۱- در خصوص پای بندی یا عضو به مبارزه و مصادیق آن در مذهب برای احساساتی کردن نفرات و صحبت های اولیه ی مریم چاشنی شروع این مباحث بود.
- ۲- این نشست ها از سال ۶۴ با ازدواج مریم و مسعود شروع شد که مسعود توانست عده ای را از اروپا به عراق بکشاند.

- ۳- نشست های درونی بعد از شکست در عملیات مرصاد با نام تنگه و توحید برگزار شد و این که چرا ما نتوانستیم جلو برویم . این نشست ها یک ماه طول کشید.
- ۴- ابتدا برای مسئولین هیئت اجرایی - سپس معاونین آن ها - مسئولین و معاونین ستاد - مسئولین و معاونین نهادهای سازمان و اعضاء و کاندید عضوهای سازمان به تدریج در جریان بحث ها قرار گرفتند . کلا ۶ ماه این بحث ها ادامه پیدا کرد.
- ۵- شناساندن مسعود رجوی به عنوان رهبر عقیدتی برای برپایی جامعه بی طبقه توحیدی از اهداف این نشست ها بود.
- ۶- با پیش آمدن بند الف یا همان طلاق مسعود در نقطه ای اظهار داشت هرکس قبول ندارد می تواند برود که جدا شدن ها برخلاف تصور سازمان شروع و به زندان ها کشیده شد.
- ۷- بعد از طرح بند ب انقلاب ایدئولوژیک که همه زنان را در حریم رهبری مسعود اطلاق می کردند و سپس بند د دیگر فضای نشست ها عوض شد و مقرر شد هرکس نمی خواهد بحث ها را بپذیرد باید به جمع جواب دهد به عبارتی در سالن فحش بشنود کتک بخورد و زندان بکشد.
- ۸- توهین به نفرات مسئله دار و دفاع از انقلاب مریم یک ارزش در سازمان شناخته شد.
- ۹- اوج این نشست ها در سال ۷۳ بود که زنان آن را اداره می کردند . در این نشست ها از نفرات پرسیده می شد چرا انقلاب نمی کنی - محفل می زنی - نکرده هایت در قبال رشد سازمان چیست و .....
- ۱۰- نفر مجبور به نوشتن پروژه این فاکت ها بود که با موضع گیری نفرات مبنی بر اطلاعاتی - بی شرف - بی غیرت مواجه بود.
- ۱۱- نوشتن فاکت های روزانه یعنی همان ذهنیات خود با برنامه قبلی انجام و قرار شد نفر بعد از گفتن مختصات فکری خود با موضع گیری جمع روبرو و به عبارتی نقطه هدف فکری باطل او بمباران شود ؟؟؟.
- ۱۲- راه رفتن و جدا شدن بدین گونه بسته شد و هرکس هم که پوست کلفت از آب در می آمد باید ابتدا ۶ ماه در زندان سازمان و سپس به زندان ابو غریب برود و سپس تحویل نظام شود.
- ۱۳- شروع نشست های صفر صفر بعد از این شروع گردید .
- ۱۴- نشست بعدی سرفصلی در سال ۱۳۷۹ با نام طعمه برگزار شد.
- ۱۵- این نشست ها با حضور مسعود و مریم به مدت دوماه در پایگاه باقرزاده با نوشتن فاکت ها برگزار می شد . در پایان یک تعهد ۲ برگی از نفرات گرفته شد که تا تاریخ ۸۴ در سازمان خواهند ماند و در عملیات جاری و غسل هفتگی شرکت خواهند نمود.
- ۱۶- با دیکتاتور پپیچیده ای که سازمان با این نشست ها بر نفرات تحمیل کرد دیگر ارزش انسانی در هیچ زوایای سازمان پیدا نشد.
- ۱۷- رده تشکیلاتی نفرات با تغییر سازماندهی بالا رفت.
- ۱۸- بعد از ۶ ماه از خاتمه نشست طعمه نشست پرچم برگزار شد و مسعود در چهره ای منافقانه پرچم سرخ به اصطلاح امام حسین را تحویل مریم داد.

### نشست های غسل هفتگی :

با مسئولیت یکی از اعضای بالای ۲۵ سال عضویت، برگزار می شد و در صورتی که فاکت مربوط به زنی در داخل تشکیلات است اسم نفر زن با کلمه ایکس عنوان می گردید و اگر مربوط به همسر خود نفر بود با کلمه گراز وحشی خطاب می گردید.

### نشست های روزانه:

روزانه دوساعت بود که به آن نشست صفر صفر هم گفته می شد . انتقاد از همدیگر به عنوان پل حفظ نکردن و ارزش اهمیت داشت و به فحش کاری هم کشیده می شد . نفر حق نداشت موقع سوژه شدن جواب دهد حتی اگر انتقاد نادرست است .

همچنین در قبال جمع می باید ضمن به دافعه نیافتادن گفته های آن ها را با عنوان کردن فاکت های منفی دیگر علیه خود اثبات نماید.

هفته ای یک نشست روزانه با حضور خواهر fg برگزار می شد.

رده تشکیلاتی در سازمان:

در ابتدا رده تشکیلاتی ربط خاصی به سابقه نداشت و کارکرد و میزان وصل او به رهبری ملاک بود ولی بعداً از سال ۱۳۷۷ مسلماً به رده مربوط گردید:

K2 نفر تازه به سازمان آمده - تا دو سال و نیم اول.

K1 نفر بین ۲/۵ سال تا کم تر از ۵ سال.

O نفر عضو.

M جدید نفر بین ۱۰ تا ۱۵ سال.

M قدیم بین ۱۵ تا ۲۰ سال.

M بین ۲۰ تا ۲۵ سال.

MO جدید- بین ۲۵ تا ۳۰ سال.

MO بین ۳۰ تا ۳۵ سال.

برای زنان در مقطع ۲/۵ سال به عضویت می رسند و تا ۱۰ سال مثل مردهاست . و بعد از ۱۵ سال عضو جدید شورای رهبری می باشند . رده های هم ردیف مریم نیز برای آن ها وجود دارد.

خانه های امن سازمان در بغداد:

۱- سازمان دارای یک سری خانه های امن اطلاعاتی در منطقه ابو غریب داشت که برای کارهای لجستیکی و تدارکاتی از آن ها استفاده نماید.

۲- خانه منطقه ابو غریب تا زمان ما لو نرفته بود و احتمالاً چند تن از شیخ های عراقی که در تبلیغات سازمان قرارداداشتند از این خانه امن استفاده می کردند سازمان با پوشش این شیخ ها بعضی از اموال، علی الخصوص کولرهای گازی را درحالی که در تشکیلات گفته بود فروخته در این خانه و انبارها چیده بود . نفرتی همچون عباس داوری - علی قادر - اکبر شکرزاده و رضا در قرارگاه در این خصوص با این شیخ ها رابطه داشتند .

۳- بعدها زمانی که این شیوخ با مریم در پاریس ملاقات کردند در قرارگاه گفته می شد این شیوخ محل امنی را برای مسعود تدارک دیده اند.

۴- رضا می گفت ماشین جمز من در اختیار این شیوخ هست و مجید معین که هم اکنون برای کارهای تبلیغی در قیال مهمانان عراقی لباس روحانی پوشیده و ریش گذاشته به همراه علی قادر در قسمت روابط سازمان حضور داشته و تمامی این وسایل و اموال را با خودروی شهری جابه جا می نمایند.

۵- بنظر می رسد مسعود رجوی در عراق است و نهایتاً توسط این شیوخ به واسطه امکانات مالی که سازمان در اختیار آنان می گذارد در محل امن حفاظت می شود.

۶- محل مقر زنان نیز از مکان های مشکوک برای نگهداری مسعود در قرارگاه اشرف به شمار می آید.

۷- پایگاه جلال زاده در میدان فردوسی بغداد یکی دیگر از پایگاه های سازمان به شمار می آید.

۸- محل سه راهی رمادی یک مسیر جدا می شود روزی نفری از دوستان ما به نام کیومرث که موقع تردد ما آن جا حضورداشت اعلام کرد زمانی آن محل انبار سازمان بوده و الان هم به آن جا رفت و آمد می شود.

### سلاح های شیمیایی و سازمان:

زاغه های جنب قرارگاه اشرف زمانی دست ارتش عراق بود که بعداً یک سری به سازمان واگذار شد . در آن زمان کسی به زاغه ها تردد نمی کرد ولی وقتی سازمان پذیرفت قرارگاه چک سلاح های شیمیایی شود قبل اش زاغه های فوق شبانه توسط کارگران عراق با تریلی تخلیه شد . کسی نتوانست از کم و کیف این ماجرا سردر بیاورد.

غارت اموال دولتی:

۱- بعد از سقوط صدام براساس سازمان دهی به ما گفته شد به زودی اموال به جامانده فیلق ها راجع آوری خواهیم کرد . قرارگاه ۲ که قبلاً در جولای بود فیلق ۲ را به دست گرفته و این کار را انجام داد این وسایل عبارت بودند از : خودروهای چرخدار - لودر - بلدوزر - زرهی و ماشین آلات دیگر.

۲- یک اکیپ هم با ۳ کمرشکن برای انتقال زرهی ها ماموریت یافت . ضمن این که اکیپی هم مامور گردید اموال منتقل شده به مردم را به هرنحوی گرفته و به اشرف منتقل نماید.

۳- در این جمع خیلی تانک از جمله تانک های T 72 ارتش عراق جمع آوری شد.

۴- خودروهای نوی ارتش عراق هم در این اقدام به دست سازمان افتاده و به ارتش منتقل شدند.



- ۵- برای سازمان تامین پول های بسیار کم ولی بادآورده ای که مردم در ازای فروش این خودروها در جلوی درب قرارگاه اشرف به دست می آوردند، زیاد سخت نبود.
- ۶- تا آن جا که می دانم سازمان نفراتی را که به بغداد آشنایی زیاد داشتند در جلال زاده گرد آورده بود.
- ۷- سازمان خودروهای عراقی را با تعویض پلاک و رنگ به مردم عراق دوباره فروخت ولی ماشین های جدید شهرداری شهرها را نگه داشت.

### رژه سال ۱۳۷۰:

سازمان از سال ۶۹ یک سری آمادگی هایی را با آموزش ها شروع نمود . مریبان عراقی در همه جای قرارگاه حاضر بودند . این آموزش ها در خصوص:

\*تانک ها - نفربر BMP1 - MTLB- M113 - M570 بود و خودروهای چرخ دار شامل جیب - آیف - کامیون - کمرشکن - مخابرات - سیستم فرماندهی - شناسایی - رزم انفرادی - سلاح های پیاده - برچک زرهی - سیستم های پشتیبانی - اداری - مهندسی - توپخانه - تعمیرات و غیره بود.

اما در این حین جنگ کویت شروع شد و سازمان به نفع دولت عراق اقدامات لازم را انجام داد لذا حدود ۱۵۰ دستگاه نفربر و زرهی - ۵۰ دستگاه کمرشکن نظامی سلاح های پیاده و انفرادی از دولت عراق تحویل گرفت.

۶ ماه قبل از رژه مریم به همه پیام داد پروژه سنگینی در راه است می خواهم انقلاب را به نمایش بگذارید. تمرین از ساعت ۷ صبح شروع و تا ساعت ۲۴ شب با کارهای دیگری مثل رنگ کردن ادامه می یافت.

فرصت برای کارها به حدی کم بود که در غذاخوری از ظروف یک بار مصرف استفاده می شد.

مسئول آماده سازی مهوش سپهری - ثریا شهری - سوسن - سپیده ابراهیمی - ابراهیم ذاکری - مهدی براتی - ودر راس فهیمه اروانی بود.

هریگان بعد از اتمام رژه سوار خودروهای آماده شده ودر شکل نفرات بی ام پی وان قرار می گرفتند . یا بعد با یگان های سلاح سبک ویا با یگان های زرهی دوباره ظاهر می شدند.

سازمان یک سری کمرشکن های شهری را هم آورده بود که با خاک استتار شده بودند . بعد از این رژه مسعود پیام داد صاحب خانه اجازه داده است تا فرودگاه ارتش مریم مانور انجام دهد.

مخالفت های داخل شورای ملی مقاومت:

دیدگاه انحصارطلبانه و متکبرانه مسعود در اندک مدتی فرصت حضور دیگر اعضای شورا را گرفته و به تدریج ریزش نیرو شروع گردید جدایی نوه مصدق یعنی متین دفتری - گیلانی - بنی صدرو..... حزب دمکرات و.... از مصادیق این اقدامات بود . موج سواری شورا بی که بعد از خروج همگان با اعضای نظامی سازمان ولی با کت و شلوار و کراوات تشکیل و بر موضع گیری های نهاد های بین المللی تکیه می کند بر همگان پوشیده نیست . و به واقع همه اعضا نفرات خود سازمان هستند.

معلوم شد که عراق هم دنبال این است که ثبات ایران را به هم بزند . و این کار تنها از سازمان مجاهدین بر می آمد که سالیان سال مزدوری صدام را می کرد و ستون پنجم آن بود.

سازمان در این مرحله به بیان استراتژی جدیدی روی آورد که ملت ایران مبارزه جدیدی را می طلبد لذا تاکتیک جدیدی باید تعریف شود . تاکتیک این بود که با ترور نفرات بالای کشوری و نظامی سازمان به اصطلاح وارد مرحله جدیدی بشود .

سازمان اسم این مرحله عملیات ها را سحر گذاشت کل نیروها در واحدهای ۳ الی ۷ نفره سازماندهی شده و وارد مراحل آموزشی جدیدی شدند . این آموزش ها ۸ ماه طول کشید .

در این مرحله میادین مین شناسایی و بازکردن معبر انجام می شد . این کار بهترین سرگرمی برای نیروهای تشکیلات به شمار می آمد .

این مرحله هزار معبر نامیده شد . در این مرحله P.P.S یعنی نیروهای هزار شین از مرز عبور داده شده تا بتوانند نیروهای هوادار را از داخل به عراق بیاورند.

P.P.S نیروی جدیدی بود که سازمان روی این ها گذاشته بود . و نفراتی انتخاب می شدند که احتمال نفوذی بودنشان برای تشکیلات می رفت از این طریق نفرات اگر از داخل برمی گشتند معلوم می شد این ها دیگر نفوذی نیستند .

این کار بی نتیجه بود چون تعداد زیادی از نیروهای P.P.S که قبلا به تله سازمان افتاده بودند از فرصت استفاده و از چنگ سازمان گریختند . بعد از این مرحله عملیات راهگشایی آغاز شد.

در این عملیات ها نیروها می بایست درگیر می شدند . هر قرارگاه واحدهای مشخصی را برای ضربه به دولت ایران آماده می کرد . مسعود رجوی سه بار در حول و حوش این عملیات ها با وزیر دفاع عراق - معاون ریئس جمهور عراق و وزیر خارجه عراق دیدار و ملاقات کرد.

که موفق گردید راه درگیری در مرز را حتی در مرز بگشاید . برای نفرات درگیری در مرز خوب نبود چرا که سازمان سعی داشت نفرات را به جنایت آلوده تا آن ها نتوانند به ایران مراجعت نمایند.

این اقدام برای نشست های سال ۱۳۸۰ بود که سازمان راه های خروج از تشکیلات را بست.

این ماموریت ها به مدت ۱۳ ماه تا اواخر سال ۱۳۷۹ ادامه داشته و جمعا ۵۳۰ ماموریت انجام گردید .

در این مرحله نشست های طعمه شروع گردید و سازمان با استفاده از تبلیغات و برچسب صدور بحران توسط دولت ایران سعی داشت حرف های خود را به واقعیت مبدل سازد .

در نتیجه عملا سازمان باعث گردید در داخل نا امنی ایجاد کند و بعضی حتی تظاهرات مسالمت آمیز را به درگیری مبدل سازد .

نشست طعمه دارای سه تابلو بود:

الف - صدور بحران توسط ایران.

ب - حرکت کج دار و مریض ایران.

پ - اصلاحات توسط ایران.

با اصابت موشک های دوربرد ایران به پایگاه های سازمان مسعود رجوی گفت ما از اول می گفتیم که این رژیم صدور بحران می کند . سپس تمام چیزهایی را که سالیان سال به گوش ما خوانده بودند را دوباره برایشان تکرار کردند .

این حرف ها مقدمه ای بر تحلیل سیاسی سازمان در خصوص انتخاب ریاست جمهوری مجدد آقای خاتمی بود رجوی چنین اظهار می داشت که اگر خاتمی مجددا انتخاب شود به لحاظ سیاسی سوخته و باتوجه به این که ایده هایش برآورده نشده پس ریئس جمهور تمام مردم به حساب نخواهد آمد . چون دیگر رای ۳۰ میلیونی را بدست نخواهد آورد .

و سازمان بدین گونه برد زیادی در خارج خواهد داشت . ولی برای همگان در تشکیلات مسلم شده بود که مردم دیگر سیاست های خشونت بار را نمی پذیرند . مردم از نیروی سیاسی حمایت می کنند که موضوع برخورد قهر آمیز در آن نباشد.

در داخل تشکیلات نیروها در شرایط سردرگمی بودند و مسعود رجوی برای بیرون کشیدن نفرات از متن فکری غیرمنسجم و پریشان سیاسی مبادرت به برگزاری نشست های طعمه نمود که ادامه این نشست ها با پرچم هیئات من الذله؟؟؟؟ یعنی ما زیر نلت امریکا و بورژوازی نخواهیم رفت داغ تر شد .

این کار ایدئولوژیک سازمان به جهت مواضع ضدامریکایی برد پیدا کرد و حرف های مسعود به راحتی در اذهان پذیرفته شد .

در حالی که نیروهای سازمان مجاهدین نمی دانستند که چگونه سازمان دورو چگونه از احساسات مذهبی و ضدامپریالیستی آن ها سوء استفاده می کند .

با این شعارها سازمان توانست با گذر از انتخاب مجدد آقای خاتمی از نیروهایش در قالب یک سری شرایط تعهد کتبی حضور در سازمان و نبریدن بگیرد.

تعهد این بود : نه بورژوازی و نه جمهوری اسلامی . این به دست و پا افتادن به خاطر علاقه نیروها برای رفتن به کشورهای اروپایی بود.

این افراد مبارزه در عراق را اصولی نمی دانستند و به جهت ترس از مجازات در صورت مراجعت به ایران مناسب ترین مکان را اروپا مشخص می نمودند . و سازمان به جهت سوزاندن سیاسی نفرات در تعهد آورده بود که نفر اگر بخواد از سازمان خارج شود فقط می تواند به ایران برود ولی تا سال ۱۳۸۴ باید در سازمان اجبارا حضور داشته و بعد از بررسی و تصمیم گیری از طریق دولت عراق به ایران بازگردانده خواهند شد و این ضربه روحی بزرگی برای جدا شدن نفرات بود .

**11 سپتامبر:**

در این روز نیروهای سازمان در پایگاه باقرزاده بودند . نمی دانم سازمان از این واقعه مطلع بود یا نه به هر حال ۱۵ روز قبل اش ما را در باقرزاده جمع کردند . وقتی که شرایط اضطراری پیش می آمد به آن جا برده می شدیم .

در آن شب نشست منتهی و هرکس در مقر خود باقی ماند . وقتی که از شبکه ی ccn خبر را شنیدیم اطلاع داده شد فردا نشست خواهیم داشت . خود مسعود رجوی مسئول نشست بود وی گفت دست مریزاد این طوری پوزه ی امپریالیسم را به زمین می مالند .

وی ادامه داد : تا دیگر بار وزارت خارجه اش ما را در لیست تروریستی قرار ندهد . این تازه حرکت یک نیروی ارتجاعی است وای به روزی که یک نیروی چپ انقلابی این حرکت را انجام دهد . آن موقع دیگر از امپریالیسم خبری نخواهد بود .

منظور از نیروی چپ سازمان مجاهدین بود و برای این در داخل تشکیلات خیلی تبلیغ کرد . امریکا در رسانه ها ادعا می کرد این اقدام القاعده بوده است . لذا سازمان تحلیل کرد فلش از عراق برداشته شده است ولی طولی نکشید که فلش به عراق برگشت.

مسعود رجوی برای این که تحلیل غلط قبلی اش را بپوشاند ادعا کرد هر جور باشد به هر حال بعد از عراق نوبت رژیم ایران است و پیروزی با ماست . ظاهرا پشت پرده وضعیت چیز دیگری بود در عاشورای سال ۱۳۸۱ رجوی یک باره در نشست عمومی سالن اجتماعات قرارگاه اشرف ادعا کرد هرکس به میزبان یعنی صدام حسین حمله کند در مقابل آن خواهیم ایستاد.

چون در واقع برای سازمان این حیاتی بود . نبود دولت صدام، نیستی سازمان بود . رجوی فکر می کرد نیروها روحیه ی تازه پیدا خواهند کرد.

نیروها در صورت درگیر شدن با امریکا یا فرار می کردند و یا خود را تسلیم می کردند . تا این که حمله امریکا در اواخر اسفند ۱۳۸۱ صورت پذیرفت سازمان نیروهایش را در مناطق پیشروی نیروهای کرد آرایش داد . تا موقع جنگ آمادگی عملیاتی داشته باشد و چون این محور رو به ایران بود نفرات را این طور توجیه کرده بود که می خواهیم به ایران حمله کنیم نه به کردها.

در هرمناسبتی که مربوط به سازمان بود دسته گلی برای شخص صدام حسین فرستاده می شد . سازمان موقعی که اطمینان حاصل کرد صدام حسین رفتنی است بر اساس استراتژی مزدوری خود سیاست های خود را تغییر داد و شروع به اظهارات متضاد خود کرد که ما با امریکا جنگ نخواهیم کرد.

و اگر نیروهای نظامی امریکایی مجاهدین را هدف قرار دهند به طرف مرزهای ایران روانه خواهیم شد . و جنگ ما با دولت ایران است . این شیطنت سازمان بود تا نیروها را با شعار سرپا نگه دارد و مخفیانه مریم رجوی را روانه فرانسه کند.

همین رجوی خائن در نشست های عمومی قرارگاه اشرف ادعا کرده بود در صورت روانه شدن به سوی ایران، مریم در جلو ستون خواهد بود در حالی که بعد از دستگیری مریم مشخص شد جلو ستون به طرف فرانسه بوده است.

موقع سقوط شهر بغداد توسط نیروهای ائتلاف سازمان در شهر جلولو با نیروهای کردی درگیر بود . امریکا تمام پایگاه های سازمان را بمباران کرد و زرهی هایی که به سمت جلولو در اطراف پل صدور می رفتند را هدف قرار داد.

اگرچه خیلی ها بمباران ها را دیده بودند ولی سازمان این را به همه نگفت . نفرات به حرف های پوشالی مسعود رجوی اهمیت نمی دادند می خواستند یا در حمله به ایران کشته شوند یا اسیر شوند به هر حال از حضور در قرارگاه اشرف برایشان بهتر بود؟؟

بعد از سه روز درگیری در جلولو سازمان با نیروهای امریکایی آتش بس نمود در این آتش بس امریکایی ها فکر می کردند نیروهای مجاهدین بزرگ هستند چرا که از آمار اطلاعی نداشتند . به خاطر این، طی موافقت نامه ای تمام مسیرهای جلولو تا اشرف و از اشرف تا طوس در دست سازمان قرار می گرفت. این همکاری آشکار سازمان با امریکا بود . نیروها به سرعت سرخورده شدند چرا که تحلیل های تکراری و غلط سازمان رو می شد . بازگشت خفت بار نیروها با پرچم سفید و تسلیم پر ذلالت سازمان برای همگان از زندانی خانگی شدن توسط امریکایی ها را خبر می داد .

مسعود رجوی در اولین پیام بعد از این واقعه گفت ما فتح المبین داشتیم و این پیروزی بزرگ بر ایمان بود؟؟ و افتخار می کرد در مقام نوکری طرف حساب امریکا قرار گرفته است.

ادعا می کرد آمریکا بعد از این برخورد نامناسب با مقاومت ایران نخواهد داشت . سازمان در این اوضاع ناامن عراق شروع به غارت اموال دولتی و مردمی عراق کرد . چون سازمان به مراکز سپاه و پادگان های عراق آشنایی داشت اقدام به جمع آوری سلاح و مهمات زاغه ها نمود.

تحلیل سازمان این بود که چون سازمان خود را به آمریکا ضد بنیاد گرا می شناساند بنا براین با به رخ کشیدن امکانات نظامی و مهمات به آن ها ، آمریکا از سازمان برای جنگ با عراق استفاده خواهد کرد.

در اندک زمانی امریکایی ها برنامه سریع خلع سلاح سازمان را اجرا کردند این مذاکره به مدت سه روز در قرارگاه اشرف طول کشید . جاهای حساس در این سه در محاصره بودند . حتی نیروهای سازمان حق ورود و خروج نداشتند .

شبانه نیروهای سازمان در سیطره ها (بازرسی جاده ها ) جمع آوری و به اشرف منتقل شدند . علت ترس از فرار نیروها در این اوضاع بود . مسعود در پیام خلع سلاح گفت : مطمئن باشید یکی می دهیم و بعداً صدتا می گیریم .

چون در جنگ عراق و ایران به جهت مزدوری سازمان امکانات فراوانی از سوی صدام به سازمان داده شده بود ، این بار نیز مجاهدین تصویری این چنین نیز داشتند .

برهمگان مشخص شده بود گفته های سازمان دروغ محض است چراکه با ادعای نیروی مستقل بودن منافات داشت . مسعود در پیام خود گفت من به مذاکره کننده ها گفته ام اگر نیاز هست دامن بپوشید . آری سازمان تا این حد در مذاکره حضور داشت . البته در بین نیروها مطرح گردید که ما دامن نخواهیم پوشید و آبرومندانه به امریکایی ها ملحق می شویم.

بلافاصله نشست های ایدئولوژیکی و سیاسی برای نیروها گذاشته شد تا از ریزش نیروها ممانعت به عمل آید سازمان هر موقع می خواست به انتقادات نیروها جواب بگوید نشست ها را برگزار می کرد .

بعد از این رسوایی ها یک دفعه گند حضور مریم رجوی در فرانسه بیرون زد . تا آن موقع هیچ کس از محل آن ها مطلع نبود . خبرگزاری های فرانسه این خبر را بیرونی کردند و نیروها نیز متوجه شدند مریم در خارج است .

ضمن سردرگمی نیروها با دستگیری مریم، واو شدن سیاسی نیروها به شدت اوج گرفت . سازمان در داخل تشکیلات تعهد کتبی و اجباری برای خودسوزی گرفت و به نیروهایش نیز این دستور تشکیلاتی را اعلام کرد .

سازمان هم می خواست جایگاه هوادارانش را چک کند و هم نیروهای خود را محک بزند . اگر کسی قبول نمی کرد برچسب بریده ی مزدور می خورد . به این خاطر نفرات درخواست خودسوزی نوشتند.

سازمان به یک باره حرف حرکت انطباقی با امریکا را مطرح کرد . خیلی از نیروها به این استراتژی اعتراض کردند خودشیرینی زنان شورای رهبری در مقابل افسران امریکایی و دعوت برای غذای آن ها به داخل تشکیلات صدای خیلی ها را بلند کرد.

حتی گفته شد موازی حرکت کردن لااقل بی ناموسی نمی تواند باشد . همگان می دیدند چگونه زنان فرمانده، عفت و ناموس شان را در مقابل امریکایی ها به حراج گذاشته اند.

امریکایی ها از مهمان نوازی فهیمه اروانی بسیار راضی بودند . مهمان نوازی او را می ستودند . وی سگ سفیدی را در دیدارها به بغل گرفته و لاس زدن های نامبارکی را با افسران انجام می داد .

البته برخورد تمامی اعضای ارشد و غیر ارشد شورای رهبری سازمان در فازی بسیار کم بعد از فهیمه قرار گرفته بود . خیلی ها برای اعتراض در مهمانی ها شرکت نمی کردند . وقتی که مریم با شهردار اورسورواز در پاریس دست داد به لحاظ فکری بچه ها فهمیدند که سازمان دورو و دروغگوی بزرگ است و سالیان سال آن ها را فریب داده است .

در این شرایط خانم شیرین عبادی جایزه نوبل را دریافت داشت اگرچه سازمان این موضوع را به ایشان تبریک گفت ولی در تحلیل درون سازمانی عبادی سرزنش شد و گفته شد امریکایی ها می خواهند وی را به جای خواهر مریم در صحنه ی سیاسی ایران مطرح کنند .

دورو بودن سازمان در اعطای مدال به یک خانم برجسته ی حقوق بشری، نفرات را پیش از پیش با ماهیت سازمان آشنا کرد . وقتی شیرین عبادی به کاخ الیزه ی فرانسه برای دیدار با رئیس جمهور فرانسه دعوت شد گفتند این حق مریم بود؟؟؟

نفرات در داخل تشکیلات شروع به تکه پرانی کردند که رئیس جمهور ما شیرین عبادی خواهد شد؟؟ و مبارزه مسلحانه جایزه اش زندان است . و کار سیاسی مدال صلح دارد .

براین اساس چون دورویی سازمان برای نفرات آشکار می شد و فضای سرکوب با نزدیکی مصاحبه ی تک تک نفرات با کارکنان وزارت امور خارج امریکا در ۵۰۰ متری ضلع شمالی سیاح قرارگاه اشرف برای حضور و یا جدا شدن از سازمان شروع می گردید لذا تشکیلات از ترس جدا شدن زیاد نمی توانست سخت بگیرد سازمان این مصاحبه با امریکایی ها را پایداری پرشکوه نام گذاری کرده بود . چون ۳۰ ژوئن نزدیک بود سازمان به همگان می گفت از مصاحبه، پیش خود ما برگردید و در آن تاریخ تکلیف ما تعیین خواهد شد . و تاکید داشت به آن ها بگوییم ما نمی خواهیم از عراق بیرون برویم .

ما شهروند عراقی محسوب می شویم و سال هاست در عراق اقامت داریم و مقرما هم در این جاست . اگر مصاحبه کنندگان گفتند مجاهدین از عراق رفتنی هستند و شما یک کشور ثالث را انتخاب کنید . یکی از کشورهای اروپایی و امریکا را برگزینید . و در خصوص علل این انتخاب بگویید آن ها امنیت ما را تضمین می کنند .

همگان بر این فکر بودند که در صورت انتقال به یک کشور ثالث، از دست تشکیلات و سازمان راحت می شوند .

نفرات مستقر در اشرف سه تابلو را در ذهن خود تصور می نمودند:

الف - احتمال انتقال به یک کشور ثالث مانند کشورهای افریقای.

ب - احتمال انتقال افراد مطابق خواسته ی خودشان.

پ - احتمال اعطای شهروندی عراق.

تا این که ۳۰ ژوئن رسید و سازمان رسماً به نفرات قرارگاه اشرف اعلام کرد ما به عنوان شهروند حفاظت شده شناخته شدیم . و قرار است در قرارگاه بمانیم.

مطابق کنوانسیون ۴ ژنو و توافق نامه بین امریکا و سازمان و التزام کتبی سازمان مبنی بر محکومیت خشونت به هر شکلی به طور کلی ماهیت فکری سازمان را استحاله؟؟؟ کرد.

از سویی به لحاظ ایدئولوژیکی خروج سازمان از عراق برای سازمان مواجه با بن بست و یک شکست تمام عیار بود . چراکه انقلاب درون سازمانی مریم در عراق مفهوم داشت و سازمان نمی توانست این را در خارج برای نیروها دیکته و تحمیل نماید .

خروج قطعی اعضا بعد از انتقال احتمالی به کشوری در خارج می توانست روحیه اندک هواداران را هم تضعیف نماید.

خیلی ها در قرارگاه اشرف منتظر مصاحبه با کادر ملاقات کننده از صلیب سرخ بودند .

### انقلاب درون سازمانی:

سازمان در مواجهه با هر مشکلی یک انقلاب ایدئولوژیکی را هوا می کرد . در سال ۱۳۶۳ سازمان با یک شکست استراتژیک روبرو گردید . در این مقطع مریم قجر عضدانلو از همسرش طلاق گرفته و همسر مسعود رجوی شد .

بعد از کشته شدن همسر اول مسعود یعنی اشرف ربیعی و ازدواج مجدد با فیروزه بنی صدر به جهت مغایرت های اندیشه ای این ازدواج دوامی نداشت و با خروج بنی صدر از شورای به اصطلاح مقاومت این ازدواج نیز با طلاق مواجه گردید.

گفته می شود مریم آن موقع رئیس دفتر مسعود بوده و عملاً زیرپای فیروزه را خالی کرده بود . وادعا کرده بود که هر همسری اختیار کنی بایستی جایگاه اشرف را داشته و نقطه ی رهبری تو را تکمیل کند . در این بحبوحه برای این که دهن مهدی ابریشمی هم بسته بماند مینا خیابانی به همسری او تکلیف کرده شد .

به خاطر حساسیت های خاص، سازمان نخواست کس دیگری با مینا خیابانی ازدواج کند چرا که در صورت هر انشعابی بی شک نام خیابانی می توانست برای سازمان ضربه اساسی به شمار آید.

سازمان دلیل این کار را تکمیل نهاد رهبری سازمان و نیاز به وجود آمده عنوان نمود . سازمان با عنوان نمودن موضوع هم ردیفی مریم به ناگهان موضوع زن را در سازمان مطرح و در نتیجه مشکلات فکری همگان را به سمت دیگری سوق داد .

در سال ۱۳۶۵ مریم از فرانسه به عراق فرستاده شد . همزمان مسعود نیز راهی عراق شد . انجام عملیات خاص نظامی با هدف دستاورد شمرده شدن این ازدواج از آن زمان شروع گردید . این عملیات ها با هماهنگی و مساعدت ارتش بعثی عراق محقق می شد . این عملیات ها گردانی نامیده می شدند.

با انجام آتش بس و شکست سازمان در عملیات فروغ جاویدان مشکلات سازمان به شدت اوج گرفت و همگان فهمیدند حداقل برای سالیان سال درگیری بین ایران و عراق وجود نخواهد داشت و.....

بعد از دوسال خانواده ها به مرور تقاضای رفتن به خارج را کردند . در ذهن نیروها مشخص شده بود که سازمان زائیده ی جنگ بوده و به زودی باید دکانش بسته شود . خیلی از مجردها هم قرارگذاشته بودند به نحوی بخارج رفته و در آن جا با هم ازدواج نمایند .

سال ۱۳۶۹ استارت بند الف انقلاب درون سازمانی یعنی طلاق زده شد . با این کار نفرات از هم جدا و جلوی هم اندیشی خانواده ها برای تدارک رفتن به خارج گرفته می شد . برخلاف ادعای سازمان هدف این انقلاب سرنگونی ایران نبود بلکه حفظ نفرات و پاشیده نشدن تشکیلات بود .

سازمان تلاش داشت مشکلات تشکیلاتی را به پای طلاق بریزد و اگر کسی اظهار نظری دیگر می کرد به سرعت از سوی سازمان برچسب می خورد . و گفته می شد مشکل تو سیاسی نیست چون زنت را ازت گرفته ایم و .....

آنهایی که مجرد بودند باید ذهن شان را طلاق می دادند به عبارتی ذهن خودش را از هر آن چه موضوع خانواده پر بود خالی و سپس شستشو می داد . برای مجردها موضوع سخت بود و به هر بهانه ای به آن ها گفته می شد شما طلاق نداده اید .

نفرات هر آن چه در ذهن شان در این خصوص نقش می بست می بایست به روی کاغذ آورده و تحویل سازمان می دادند . به این کار بیان تناقضات گفته می شد . هرکسی این کار را نمی کرد می گفتند تو غرق در افکار دوران (خانواده) شده ای . و حمل تناقض تو را این گونه سنگین کرده است.

این مسئله به نشست ها آن هم متفاوت و چندین نفره کشیده می شد . و نفر می بایست تناقضات خود را در جمع مطرح می کرد . و چون حجب و حیا مانع بیان می شد بنابراین سرفصل سه چهره شدن انسان ها در تشکیلات مجاهدین به وجود آمد.

الف : شخصیت و کاراکتر نفرات با درون خود و آن چه که به آن ها اصالت می بخشید.

ب : شخصیت با بیرون خودشان.

پ : شخصیت با دوستان شان.

و این شروع دروغ گویی و بعدا بی اعتمادی در سازمان بود . به زنان هم گفته می شد شما خودتان را کالا می بینید و..... تو انقلابی نیستی و نمی خواهی از حقوق پایمال شده زنان دفاع نمایی و بایستی بها بپردازی.

سازمان زنان را در نقطه ی فرماندهی قرار داد . زیرا زنان بعد از طلاق خود را تنها می دیدند و همه چیز و صاحب شان سازمان شده بود . لذا برای خرد کردن مردان می توانست بهترین حربه زنان باشد .

دراین اوضاع وقتی نفرات مشکلات تشکیلاتی و..... خود را به فرماندهان زن می گفتند مشکلات دیگری در سازمان به وجود آمد و سایر مسئولین مرد به نفر ایراد می گرفتند که چرا تو فلان تضاد خود را به فرمانده زن گفته ای.

لذا طرح بند دیگری از انقلاب درون سازمان سرزبان ها افتاد .

بند ب :

براساس این بند همگان بایستی زن ها را در حریم رهبری مسعود رجوی می دیدند . براساس این رجز خوانی همه زنان همه جا در حریم مسعود قرار می گرفتند . فضای فرقه بازی تکمیل می شد سازمان نقطه ی ضعف افراد را پیدا کرده و روی آن ها کار می کرد.

به زنان با القاب متفاوت رده تشکیلاتی داده می شد . از افراد مجددا اقرار گرفته شده و آن ها در وضعیت مخاطره آمیز فکری قرار می گرفتند . گرفتن امضای محرمیت از افراد فشار فوق العاده ای بود که نفر به تدریج ولی کیفی نابود می شد.

سازمان شاخص این کارها را فهیمه اروانی معرفی می نمود و او را سمبل بند الف می نامید چرا که همسر او به خاطر مخالفت با بند الف در سال ۱۳۶۹ از سازمان رفته بود.

با اجرای این دوبند نزدیک هزار نفر مرد و زن از سازمان رفتند و بعدها خاطرات خودشان را به صورت کتاب نوشتند . بلایای زیادی بر سر آن ها چه بعد از تصمیم به ترک سازمان در زندان های قرارگاه اشرف و بعدا در زندان های عراق آمده بود . خیلی از مجردها چون قبلا از اروپا نیامده بودند و قبلا نیز همسری نداشتند مجبور به ادامه ی تطبیق خودشان با سازمان شدند.

بند ج:

با عدم مشکل گشایی مشکلات سازمان مسعود به طرح بند جدیدی نمود. نفر می بایست تناقضات جنسیتی خودش را مکتوب نوشته و به مسئول اش می داد. و مسئول نیز او را صدا زده و می گفت تو بی حیایی کرده ای و.....

با این بند نفرات به طور کلی بی هویت شدند فضای بی اعتمادی اوج گرفت و حیای مردان و زنان کنار رفت و این همان خواسته ی مسعود رجوی بود. تا بتواند بگوید احترام و ارزش فقط از آن رهبری است که شماها را رها شده می توانید به من ببخشید. نفرات برای مبرا شدن از مارک های سازمان مثل برده کار می کردند. تا بقبولانند که ما هم طلاق داده ایم. بند د:

باز ضعف ها زیادتز شدند و سازمان این بند را آورد و هدف این بود نفرات نتوانند با همسرانشان رابطه داشته باشند. مریم می گفت شما هرگناهی دارید به پای مسعود بریزید هدف این بود نقاط ضعف افراد بیش تر شناسایی شود تا سازمان بتواند روی عواطف آن ها مانور کند.

براساس این بند انقلاب درون سازمانی هر فرد تشکیلاتی حتی اگر لایه) H هوادار تمام وقت خارج از قرارگاه اشرف و عراق) هم بود می بایست به طور مطلق هژمونی زنان فرمانده را می پذیرفت. به عبارتی آخرین پتک برای درهم شکستن افکار و روحیه مردها و هندوانه زیربغل گذاشتن زنان تا حتی برای موقعیت رده سازمانی هم که شده کانون خانواده را درهم کوبید.

دقیقا هدف جلوگیری از ریزش نیروها ملاک بود و بس. و زنان شیفته ی موقعیت های فرماندهی و موضع بالایی شده و به راحتی مطامع خائنه سران سازمان را برآورده می کردند. درواقع نمی دانستند که سازمان چگونه و به چه شکل ضدانسانی تشکیلات استفاده ابزاری از این ها می نماید. با فرمانده شدن زنان عملا مردها نمی توانستند هر تضاد کاری و تشکیلاتی خود را به آن ها بگویند. این نگفتن ها زمینه های استبداد بسیار خطرناکی را شکل داد همه می بایست زیپ دهن شان را می کشیدند.

زنان سرخوش از پست های سازمانی و مردان در طبقات پست تر جای گرفته بودند چون شورای رهبری نیز دردست سازمان بود و مخالفتی نیز حداقل در آن زمان مطرح نبود لذا سازمان عملا شرایط انشعاب را از بین برده بود

و اگر چنین موضوعی هم شکل می گرفت لاجرم از بین مردها بود که در لایه های سازمانی پایین تری بودند و ادعاهایشان نمی توانست برد داشته باشد.

علیرغم این که رجوی ضربه این کار را در سال های اخیر به شدت خورد ولی در مقطع فوق منافع خویش را تامین کرد.

فرماندهی زنان و دوری مردها وزن ها از همدیگر و نیازهای عاطفی هردو چنان شرایط عجیبی را در تشکیلات به وجود آورده بود که گاه نفرات متقابلا با یک نگاه معمولی برای اذهان خود فیلم سینمایی می ساختند و به لحاظ روحی دگرگون می شدند؟؟؟

مسعود رجوی ضمنا این راهم می گفت که ما زن ها را فرمانده کردیم تا تشکیلات با صلابت باشد ولی از اصول معمول تشکیلات نیز عقب ماندیم.

این نقطه ضعف در بند ه تلاش شد پوشش داده شود مجری این بند انقلاب مهوش سپهری معروف به نسرین بود که در بددنه سنگ تمام می گذاشت و کسی یارای مقابله با او رانداشت.

براساس این بند توجیهات لازم برای برگشت سلاح استراتژیک سازمان یعنی مریم رجوی از فرانسه به نفرات بازگو می شد چرا که سازمان سر رفتن او هزارن نفر / ساعت برای نفرات نشست گذاشته بود و حالا لازم بود خلاف آن دلایل را برای افکار همگان بچینند.

با برگشتن او حرف های سازمان واقعا مفت از آب درآمده بود.

بعد از این نشست ها مسعود رجوی اعلام آ - ۷۷ را نمود یعنی آمادگی برای سرنگونی.

برای تعهد گرفتن از نفرات در این خصوص نسرین ۳ ماه نشست برایشان برگزار کرد. و همگان ناچارا گفته های مسعود را امضاء کردند.

اگر کسی خودداری می نمود در پوشش ایدئولوژیک طرف حسابش شورای رهبری بود.

بندش:

هزار شورای رهبری مفهوم این بند انقلاب درون سازمانی بود. سازمانی که هزار نفر زن در آن حضور نداشت این ادعا را به زور و نیرنگ می خواست مطرح و بیرونی کند.

چنان چه بعدا همه نفرات سازمان فهمیدند مسعود رجوی با سرپوش انقلاب ایدئولوژیک و در جهت حل بن بست های سیاسی استراتژیک سعی داشت هر مسئله و تضادی را رودر روی بند الف یعنی طلاق قرار دهد حتی اگر این تضاد صنفی و رفاهی می بود.

او می گفت این حرف ها بهانه است و مشکل شما زن است او برای هر بن بست سیاسی خود بندهای انقلاب خودساخته اش را زیاد کرده و حرف های تکراری اش را باز تکرار می کرد.

او خبره بود که جملات را با همان معنی جایگزین و علی الظاهر حرف هایش را تازه جلوه نمایاند. نفر وقتی سر این بحث های تکراری حرف و نقدی انجام می داد با برجسب: تو چرا روپای خود می خواهی بایستی و..... مواجه می شد.

چنان بلایایی سر این نفر می آوردند که طرف ناچار میش پیش جمع اقرار نماید آری من به خاطر خودم و نیاز به زن این سوالات را در ذهنم پرورانده و طرح کردم.

سازمان برای خرد کردن نفر در جلوی جمع از همه ی امکانات استفاده می کرد چرا که این مسیر سخت و له کننده برای سرنوشت تاریخی همگان در تشکیلات بود و در نهایت نفرات به تدریج حتی مجال نمی یافتند برای چند دقیقه خود را مستقل و با عزت یابند.

اگر کسی به رادیو گوش می داد و یا علاقه خاص به خواندن کتاب می کرد و مسئولین می فهمیدند نقطه آغاز اقدامش را می پرسیدند و یارو از روی ناچاری مطابق روش عملیات جاری می بایست در خودش دنبال عیب و ایراد می گشت تا خودش را سر این کارها خراب کند.

با استقرار اندیشه های انقلاب درون سازمانی محفل های پنهانی نیز در سازمان شکل گرفت. و مسعود این محفل ها را شعبه سپاه پاسداران نامید.

#### نشست طعمه:

این نشست در شرایطی شروع شد که مسعود رجوی در استراتژی خود به بن بست رسیده بود و می دانست که آینده روشنی ندارد. از جمله در ماموریت های مرزی و داخله نتوانسته بود موفقیتی به دست آورد.

وی پیش بینی کرده بود با شلیک چند خمپاره به مقرهای دولتی مردم به صحنه آمده و جنگ شروع خواهد شد. در حالی که تیم های عملیاتی در داخل کشور یا دستگیر یا کشته و یا خودشان را تسلیم کردند.

سازمان می خواست با ایجاد ناامنی و جبهه دولت خاتمی را حذف کند و جنگی دیگر را در منطقه بوجود آورد اما چون ماشین جنگی صدام در جنگ خلیج فارس از کار افتاده بود و قدرتی برای اظهار وجود نداشت این هدف به گل نشست.

سازمان با زیرکی و علی الخصوص سران خائن آن با دجال گری با مواجهه با شکست پیکان را به طرف داخل تشکیلات برگردانده و انتقاداتی را که به مسعود رجوی برمی گشت به نفرات منتسب کردند.

نشست طعمه ۴ ماه طول کشید. در این فاصله ایران اعضای تیم های دستگیر شده را اعدام نکرد. و حتی بعضی هایشان را همان موقع آزاد کرد که این شکاف فکری عمیقی را در اذهان بچه های تشکیلات به وجود آورد.

لذا دستاوردهای جانبی این نشست به شرح زیر مطابق دستور مسعود رجوی اعلام گردید:

الف: هرکس از سازمان در عراق فرار کند به جهت سوختن اطلاعات تحویل مقامات عراقی خواهد شد.

ب: هرکس مصمم به رفتن از سازمان باشد باید تا سال ۱۳۸۴ در سازمان باقی بماند و بعد از آن نیز تحویل مقامات عراقی خواهد شد.

پ: هرکس طرح فرار داشته و مشخص گردد به عنوان نفوذی و یا جاسوس تحویل دولت عراق خواهد شد.

قانون قضایی عراق مجازات این اتهام را ۸ سال زندان ابو غریب دانسته که تازه بعد از ۸ سال مجددا محاکمه خواهد شد.

با پشتوانه صدام حسین این مقررات اسارتی دیگر برای نفرات به وجود آورد.

در ۱۵ روز حضور خود مسعود در این نشست ها وی جلسات را کنترل می کرد. هرکس ادعای رفتن داشت نزد حداقل ۲۰۰۰ نفر سوژه شده و از سوی جمع کتک - توهین و تف و.... دریافت می کرد. مهدی افتخاری



مسئول طرح فرار مسعود از ایران به فرانسه معروف به فرمانده فتح الله - حمید فلاح - افشین فیروزه - اردشیر و..... از نفرات سوژه شده به شمار می آمدند.

مسعود با دستیار ساختن چند نفر نوچه سعی داشت جمع را بر علیه نفرات بشوراند. تا نفرا نتوانند برای خود تصمیم بگیرند. بعد از جلسه های مسعود نفرات به محل یگان های خود برگشته و می بایست تخلیه ذهنی می شدند.

اگر کسی به این کار مبادرت نمی کرد شب ساعت ۲ نزد نسرين برده شده و مورد بازجویی قرار می گرفت. نسرين با تشکیل جمعی ۲۰ نفره برای خودش به شکنجه جسمی و روحی این نفرات می پرداخت. ابتدا به او مارک بریده زده می شد. سپس چند نفر از جمله مهدی ابریشمی و مهدی و..... با ادای فحش به طرف او درب قندان شیشه ای پرتاب می کردند.

تا نفر تعادل خود را از دست بدهد. این کار مشابهت زیادی با عوامل صدام حسین در زندان های بعثی داشت و نفر را موقع بازداشت مرتب کتک می زدند. و بعد از آن با او صحبت می کردند.

پرتاب صندلی پلاستیکی نیز از شگردهای سازمان در این خصوص بود. اگر نفر سر سخت تر بود به جای دیگر منتقل می شد و اگر باز هم سماجت می کرد بعد از آزار و شکنجه کاغذی به او داده می شد که کتبا اقرار نماید به خاطر زن مبادرت به این افکار نموده است؟؟؟

و می خواهد به جزء ایران بجایی دیگر نرود. باید مصاحبها کامل انجام می داد. نحوه مراجعت یا از طریق قاچاقچی و یا تحویل به دولت عراق انجام می شد.

نفرات ملحق شده به قاچاقچی در مرز توسط خود سازمان از پای در می آمدند و.....

بعد از ۱۵ روز جلسات مسعود نشست های لایه ای گذاشته شد می بایست تناقضات به صورت فاکتی نوشته می شد. و اثبات هم می شد. نفرات بخود فحش داده و خردتر می شدند. و نفرات بالاجبار زیرآب همدیگر را بنفع تشکیلات میزدند.

مثلا به نفر گفته میشد خر هستی و اگر سکوت میکرد فحش دیگری بهش گفته میشد تا در هر صورتی نفر سرکوب شود. برای این خاطر بچه ها با محفل مخفی با همدیگر هماهنگ شده و بنحوی خود را با فیلم بازی کردن از صحنه جنایت سازمان مجاهدین خارج میکردند.

در طی این نشست ۵ نفر مبادرت به خودکشی و خودسوزی کردند. مسلما تاریخ گواهی خواهد داد که رجوی خائن چه بلایایی سر این مردم تشکیلاتی آورده است. به انحراف کشاندن اذهان نفرات از بابت پوشش دادن نتایج غلط استراتژی سازمان - نگه داشتن نفرات در حصار از اهداف رجوی برای برگزاری این نشستها بود.

جنگ با بورژوازی (بستن راه خارج یعنی اروپا) با هدف عدم تشکیل اپوزوسیونی در خارج علیه سازمان جزو برنامه های تشکیلات بود چرا که مطمئنا همه نفرات داوطلب برای عزیمت به خارج کینه مقدسی علیه سازمان داشتند.

سازمان به صراحت می گفت اگر این کار را نکنیم تشکیلات از هم می پاشد؟؟؟ مسعود در مرحله از نشست ها ادعا کرد من نگفته ام بدین شکل (خشونت) نشست ها برگزار گردد که عملا دجال گری می کرد و بدون اجازه او کسی در سازمان آب نمی خورد.

همگان در پایان نشست طعمه متعهد شدند اگر شرایط سازمان را نپذیرند با زندان و تحویل به عراق مواجه خواهند شد.

ولی چرخ روزگار دگرگون چرخیده و امریکا در اواخر اسفند ۱۳۸۱ به عراق حمله و صدام حسین را درهم کوبید سازمان مجاهدین بی پدر و نفرات یا به راحتی جدا شده و یا فرار کرده نزد امریکایی ها آمدند.

اگر این اتفاق مهم سیاسی رخ نمی داد شرایط احتمالی برای افزایش خودزنی و خودسوزی و خودکشی در اعتراض به سرکوب و شکنجه و فرقه بازی می توانست در قرارگاه اشرف رخ دهد.

همچنین در پایان نشست فاکت های جیم (خاطره های ذهنی همسر و.....) همه نفرات را مکتوب گرفتند آری انقلاب درون سازمانی که با شعار رهایی برپا شده بود تفتیش عقاید را تا مغز استخوان انجام داده و به آن می بالید.

اگر کسی در نشست های غسل هفتگی فاکت های جیم را نزد همگان قرائت نمی کرد دشمن تشکیلات و بلافاصله مارک وزارت اطلاعات می خورد.

### جداشدن از سازمان:

موقع جداشدن از سازمان نفرات می بایست مطالبی را علیه خودشان می نوشتند تا بعدا نتوانند ادعایی داشته باشند . سازمان نفر جداشده را بدون دادن هیچ امکانات اولیه رها می کرد چه نفر جدید بود یا قدیمی . بعدا ۲ تا سه سال در واحدهایی در قرارگاه اشرف به تنهایی محبوس می ماند . ولی زمانی که نیروهای امریکایی آمدند دیگر سازمان جرائت چنین اقدامی را نمی کرد ولی باز بدون امکانات تحویل نیروهای امریکایی می دادند . بعضی ها علیرغم ۲۵ تا ۳۰ سال سابقه موقع خروج لباس هم نداشتند . برای سازمان جداشدن چنین افرادی سخت بود . خیلی ها هم در این فکر بودند با تقسیم اموال سازمان بین نفرات از سوی امریکایی ها به نوایی برسند .

### آینده سازمان:

سازمان باوجود داشتن استراتژی مسلحانه مکررا با آتش بس جنگ ایران و عراق - فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - جنگ عراق و کویت به بن بست رسیده بود. مسلما ماندن سازمان در عراق زیر سوال بود برای همه مشخص شده بود که زاده ۸ سال جنگ عراق علیه ایران است . طبیعی بود سازمان در تدارک محلی دیگر برای خود می توانست باشد . اکنون با قراردادن در لیست تروریستی اتحادیه اروپا و خود امریکا و نهایتا سقوط صدام حسین دیگر پشتیبانی برای خود نمی یابد . واضح بود موقع شکست صدام از امریکا سازمان می بایست خود را مقابل امریکا تعیین تکلیف می کرد . باید به یک کشور ثالث میرفت . ولی ماهیت مزدوری و حفظ حصارهای تشکیلاتی باعث گردید تا این بار نیز به امریکایی ها مزدوری نماید. ولی سازمان نمی فهمید که برخلاف اراده پولادین ملت عراق در مقابل امریکا را کج را برای خود برگزیده است . به نظر می رسد سازمان عمدتا برای نپاشیدن نفرات از تشکیلات تن به حضور خلع سلاح شده و بازداشت خانگی داده است . هم اکنون سازمان فاقد هر اصولی بوده و با وعده و وعید به دنبال نگهداری نیروهاست . مشخصا ملت ایران داغ جاسوسی های سازمان را در خصوص سایت های اتمی - این منافع عظیم ملی نخواهد بخشید. سازمان عزیز شدن خود را بر دلیل شدن ملت اش ترجیح داد . در ۳۱ خرداد ۱۳۸۴ تعهد کتبی همه نیروه در قبال سازمان تمام شده است . پیش بینی می شود موضوع جدا شدن ها سرعت بگیرد. ناامیدی مطلق با کمی ترس از ازندان و بازداشت بر فضای فکری آن ها سایه انداخته است. من در آن جا با تمسک به قران و ائمه و استعانت از خداوند توانستم عواطف واقعی را در یابم و در قبال سرنوشت میهنم را عزت را با مراجعت به میهن بیابم.

پایان